

اعتبار سند در قانون و فقه امامیه

داکتر عبدالله جعفری*

چکیده

سند به مفهوم نوشته مستند و معتبری که از نظر عرف، نشانه اثبات مالکیت، حق و وضعیت خاص به شمار می‌رود و در مقام دعوا می‌تواند مورد استناد قرار گیرد، در جهان امروز، جایگاه ویژه‌ای را برای اثبات احراز کرده و در حقوق بسیاری از کشورها به عنوان یکی از ادله اثبات قضایی پذیرفته شده است. پرسش این است که آیا سند از نظر فقه امامیه نیز اعتبار دارد؟ در فرض اعتبار، جایگاه آن کجاست؟ آیا بسان سوگند در رتبه دوم قرار دارد یا هم‌پایه بینه و یا اقرار است؟ در مقام تعارض سند با دیگر ادله اثبات، کدام یک مقدم می‌شود؟ این نوشتار کوشیده است به این پرسش‌ها پاسخ دهد، به این منظور مطالب آن در چهار مبحث کلیات، ادله اعتبار سند، ادله عدم اعتبار سند و تعارض سند با ادله دیگر، تنظیم شده است. نتیجه آن است که سند را نمی‌توان به عنوان دلیل اثباتی مستقل در عرض سایر ادله قضایی شمرد؛ بلکه صرفاً در حد اماره قضایی اعتبار دارد که چه بسا موجب علم قاضی می‌شود و علم قاضی از ادله اثبات در مقام قضا به شمار می‌رود. بنا بر نظریه اعتبار سند، سند در عرض سایر ادله اعتبار دارد و در مقام تعارض، سند مشتمل بر اقرار در حکم اقرار است و سند غیر مشتمل بر اقرار در حکم بینه است و حکم

* دکترای فقه و حقوق قضایی.

تعارض آن از این طریق روشن می‌گردد.

واژگان کلیدی: سند، اعتبار، عدم اعتبار، تعارض، قضا، قانون، فقه.

درآمد

اهمیت سند امروز در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی بر کسی پوشیده نیست. قوانین مصوب مجلس، تعهدات کشورها و اشخاص حقیقی و حقوقی، قرارها و احکام قضایی در قالب نوشته و سند ثبت می‌شوند؛ دستورالعمل‌ها، انتصاب‌ها و تصمیم‌های فرمان‌روایان با سند مکتوب ابلاغ می‌شوند و دادوستدها، نقل و انتقال اموال منقول و غیر منقول با سند انجام می‌گیرند. همین‌طور حالات و وضعیت‌های مختلف اشیا و اشخاص در قالب سند مکتوب ضبط می‌شوند. اگر از اهمیت سند به مفهوم خاص آن فراتر رویم، نوشته در فرهنگ انسانی نقش بسیار مهمی دارد. دانش عالمان از طریق کتاب‌ها به دیگران منتقل می‌گردد و اندیشه‌اندیشمندان از راه نوشته به دیگران می‌رسد. انتقال تجارب و اندیشه‌های بشر از نسلی به نسل دیگر باعث شده است که فرهنگ و تمدن انسانی شکل بگیرد و رنه انسان بسان بسیاری دیگر از موجودات، هر نسلی با همان تجارب نخستین و بدوی زندگی خود می‌زیست و هیچ تمدن و پیشرفتی حاصل نمی‌گردید.

به هر روی، اهمیت سند موجب شده که سند در حقوق بسیاری از کشورها راه یابد و قوانین منسجمی برای آن تدوین گردد و در امور قضایی به عنوان یکی از ادله اثبات شمرده شود؛ چه این‌که در قانون اصول محاکمات مدنی افغانستان (ماده ۲۷۲) و قانون مدنی ایران (ماده ۱۲۸۵) به عنوان ادله اثبات دعوا به رسمیت شناخته شده است.

جایگاه ویژه سند ایجاب می‌کند که این امر از نظر فقهی نیز مورد بررسی قرار گیرد که آیا سند و اسناد کتبی اعتبار دارد؟ و بر فرض اعتبار می‌توان از آن به عنوان یکی از ادله اثبات قضایی سود جست؟ و جایگاه آن در میان ادله در کدام رتبه قرار می‌گیرد؟ و در صورت تعارض میان سند و سایر ادله، کدام مقدم می‌شود؟

بی تردید این موضوع در گذشته کم‌تر مورد ابتلا بوده؛ از این رو، در میراث فقهی ما روی آن حساب جدی باز نشده است؛ چرا که در اثر نبود تشکیلات منظم برای تدوین اسناد، امکان جعل وجود داشته است و از سوی دیگر، کم‌بودن باسوادان جوامع موجب می‌گردید که توجهی کم‌تری به آن شود؛ چرا که بسیاری از مردم نمی‌توانستند محتوای اسناد را دریابند؛ از این رو، امکان سوء استفاده از آن فراهم می‌گردید. مزید بر آن‌که در هر جایی امکان تدوین سند وجود نداشت.

از سوی دیگر، در گذشته زندگی جوامع از پیچیدگی کم‌تری برخوردار بود و نقل و انتقالات افراد از مکانی به مکان دیگر بسیار کم صورت می‌گرفت و بسیاری از جوامع به صورت جوامع روستایی همدیگر را به طور کامل می‌شناختند و این امر موجب می‌گردید که امکان استفاده از ادله اثبات دیگر؛ مانند شهادت به آسودگی میسر باشد؛ اما زندگی پیچیده امروز شهری در کشورها موجب شده که تنها راه مطمئن برای اثبات، سند به شمار رود.

بدین ترتیب، امروزه سند به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا در حقوق عرفی شمرده می‌شود؛ اما از نظر فقهی هم‌چنان جای بحث در این مورد وجود دارد. این نوشتار کوشیده است که موضوع مذکور را مورد بررسی قرار دهد و با مراجعه به منابع فقهی، پاسخی برای پرسش‌های فوق بیابد. در ضمن نگاهی به جایگاه سند در قانون افغانستان و ایران داشته باشد.

مبحث اول: کلیات

۱- معنای لغوی سند

سند واژه عربی است و در این زبان به معنای؛ هم‌چون: انضمام چیزی به چیز دیگر، اعتماد کردن و تکیه نمودن بر چیزی؛ مانند دیوار، برآمدن و بالا رفتن مثل برآمدن بر کوه، به کار رفته است.^۱ بعضی از لغت‌شناسان، معنای اصلی این واژه را انضمام چیزی به چیز دیگر

۱. ر. ک: خلیل احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۷، ص ۲۲۸؛ اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۲، ص ۴۸۹؛ احمد ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۰۵؛ صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحیط فی اللغة، ج ۸، ص ۲۸۵؛ مبارک بن محمد ابن الثیر جزری، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۲، ص ۴۰۸؛ محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۲۲۰؛ حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۲۳۲.

دانسته‌اند.^۱ بعضی دیگر تصریح نموده‌اند که اصل واحد در مادهٔ سند، اعتماد و اتکا بر چیزی است، اعم از این که این استناد در ظاهر باشد یا در یک امر معنوی.^۲ البته این دو معنا به همدیگر نزدیک‌اند؛ زیرا غالباً لازمهٔ اعتماد و اتکا به یک چیز، انضمام به آن است.

در فارسی نیز برای واژهٔ سند معانی متعددی ذکر شده است؛ هم چون: تکیه‌گاه، آنچه پشت به وی گذارند، آنچه بدان اعتماد کنند، حجت، قبض، نوشته، دست‌آویز، خط و مکتوب که دائن به مدیون می‌دهد و حاکی از دین خود یا امری مانند آن باشد.^۳

۲- معنای اصطلاحی سند

مطابق مادهٔ ۱۲۸۴ قانون مدنی ایران، سند عبارت است از هر نوشته‌ای که در مقام دعوا یا دفاع قابل استناد باشد. معنای اصطلاحی سند نزدیک به معنای لغوی آن است؛ زیرا مدعی یا مدافع برای اثبات کلام خود به نوشتهٔ قابل استنادی به نام سند اعتماد و اتکا می‌کند و یا طبق معنای دیگر، نوشتهٔ قابل استنادی را به دعوا یا دفاع خود ضمیمه می‌کند تا به مدد آن، سخن خود را در پیشگاه قاضی به اثبات رساند. در قانون افغانستان به طور عام تعریف نشده است؛ ولی از تعریف سند رسمی و عرفی همین معنا قابل استفاده است.

عناصر معنای اصطلاحی سند

تعریف قانون مدنی از معنای اصطلاحی سند مشتمل بر دو عنصر است:

الف) نوشته

منظور از نوشته، خط یا علامتی است که در روی صفحه نمایان باشد، خواه از خطوط متداول باشد یا غیر متداول؛ مانند رموزها و علاماتی که دو یا چند نفر برای روابط بین خود قرار داده‌اند، چه با الفبا نوشته شده باشند، چه با عدد و چه با علائم دیگر؛ مانند نقشهٔ اراضی، کروکی تصادف و سائل نقلیه؛ برای آن که در اصطلاح حقوقی به نوشته‌ای سند گفته می‌شود

۱. احمد ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲. حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۲۳۲.

۳. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژهٔ سند.

که قابلیت آن را داشته باشد که بتواند دلیل در دادرسی قرار گیرد؛ یعنی بتوان برای اثبات ادعاء در مقام دعوای حق، یا دفاع از دعوای حق، آن را به کار برد، خواه آن که دعوایی مطرح نشده باشد یا آن که پیش آمد دعوایی را تنظیم کنندگان احتمال ندهند؛ مانند قبالة نکاح و الاهر نوشته سند محسوب نمی‌گردد.^۱

ب) قابلیت استناد

اسناد بر دو دسته است:

یک) اسنادی که برای اثبات اعمال حقوقی به کار می‌رود. این دسته در صورتی قابل استناد هستند، که به وسیله اشخاصی تنظیم و امضا شوند که در ایجاد آن اعمال، اثر دارند؛^۲ یعنی از سوی یکی از اصحاب دعوا صادر شده باشد و یا از سوی کسانی که اصحاب دعوا حق خود را از آنها تلقی کرده‌اند؛ مانند مورث و ناقل و یا از سوی شخص ثالثی صادر شده باشد که از یکی از متداعیین در برابر طرف مقابل ضمانت کرده است.

این دسته از اسناد در صورتی قابل استنادند که دارای علامتی باشند که صحت انتساب آن را به طرف مقابل دعوا یا دفاع که سند علیه او ابراز شده، اثبات کند. این علامت ممکن است امضای شخص مزبور یا مهر وی یا اثر انگشت او باشد و یا این که خود او شخصاً به صحت مفاد سند اقرار کند.^۳

دو) اسنادی که برای اثبات وقایع حقوقی استفاده می‌شود؛ مانند سند مالکیت و شناسنامه. صحت استناد به این دسته از اسناد مشروط به انتساب آن به طرف مقابل دعوا که سند علیه او ابراز شده نیست؛ مثلاً سند مالکیت رسمی علیه غیر مالک و در دفاع از مالک قابل استناد است، بدون این که نیازی به امضا، مهر، یا اثر انگشت یکی از طرفین دعوا داشته باشد.

لازمه قابلیت استناد در مقام اثبات دعوا یا دفاع که عنصر دوم تعریف قانونی سند می‌باشد،

۱. سید حسن امامی، حقوق مدنی، ج ۶، ص ۶۵؛ سید جلال‌الدین مدنی، ادلة اثبات دعوا، ص ۹۳.

۲. ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، ص ۳۴۱.

۳. ر. ک: سید علی شاه باغ‌حائری، شرح قانون مدنی، ص ۱۱۵۹.

آن است که سند همواره یک دلیل کامل یا جزء دلیل بوده یا حداقل حاکی از دلیل دیگری مانند اقرار است؛ در غیر این صورت قابلیت استناد نخواهد داشت.

۳- اقسام سند

اصول محاکمات افغانستان ماده ۲۸۲، سند را به دو نوع رسمی و عرفی تقسیم کرده است. در ماده ۹۹۱ ق. م. سند رسمی این گونه تعریف شده است: ورقی است که مؤلف عمومی یا کارکنان خدمات عامه به اساس احکام قانون در حدود صلاحیت اختصاصی خویش آنچه را به حضورشان گزارش می‌یابد یا از اشخاص ذی‌علاقه کسب می‌کنند، در آن درج و ثبت نموده باشند.

منظور از مؤلف عامه کسی است که از طرف مقامات صلاحیت‌دار کشور برای تنظیم سند رسمی معین شده است. مقصود از کارکنان خدمات عامه کسانی‌اند که مأمور رسمی دولت حساب نمی‌شوند؛ ولی طبق مقررات رسمی کشور، صدور برخی از اسناد به آن‌ها واگذار شده است.

طبق بند ۲ ماده ۹۹۱ ق. م. و ماده ۲۸۸ اصول محاکمات مدنی، اسنادی که در ترتیب و تنظیم آن شروط و احکام قانون رعایت نشده باشد و یا با نظارت مأموران رسمی نگارش نیافته باشد؛ هرچند توسط اطراف مرتبط امضا شده باشد، سند عرفی شمرده می‌شود؛ بنابراین، سند رسمی سه خصوصیت دارد:

اولاً: سند با نظارت مأموران دولت یا کارکنان خدمات تنظیم شده باشد؛

ثانیاً: تنظیم سند در محدوده صلاحیت مأمور دولت و یا کارکنان خدمات عامه باشد؛

ثالثاً: مقررات قانونی در تنظیم سند رعایت شده باشد.

سند عادی عبارت از نوشته‌ای است که به وسیله افراد تنظیم شده، بدون آن‌که مأمور رسمی طبق مقررات قانونی در آن مداخله داشته باشد. اسناد عادی تابع تشریفات مخصوصی نمی‌باشند؛ مگر آن‌که در موارد معین، قانون صورت خاصی برای آن مقرر داشته باشد؛ مانند

سفته، چک، برات، دفاتر تجاری و امثال آن. اسناد زیر سند عادی محسوب می‌شوند:

الف) سندی که به وسیلهٔ افراد تنظیم می‌شود؛ مانند نامه‌های خصوصی، چک‌های صادره، دفاتر تجاری و اسنادی که معمولاً بین افراد در معاملات تنظیم می‌گردد.

ب) سندی که مأمور رسمی خارج از حدود صلاحیت خود تنظیم می‌نماید؛ مانند سند معامله‌ای که نزد پلیس عبور و مرور تنظیم شود یا ثبت ازدواج و طلاق که در دفتر اسناد رسمی ثبت گردد.

ج) سندی که مأمور رسمی بدون رعایت مقررات مربوطه تنظیم نماید؛ مانند آن که سند رسمی تنظیمی در دفتر اسناد رسمی در دفتر نماینده ثبت نشود و یا آن که متعهد دفتر آن را امضاء ننموده باشد.^۱

در قانون مدنی ایران مادهٔ ۱۲۸۶، سند به دو نوع رسمی و عادی تقسیم شده است. در مادهٔ ۱۲۸۷ در تعریف سند رسمی گفته است: اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آن‌ها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشد، رسمی است. طبق مادهٔ ۱۲۸۹، غیر از اسناد مذکور در مادهٔ ۱۲۸۷ سایر اسناد عادی حساب می‌شود. **بنیاد اندیشه**

تأسیس ۱۳۹۴

۴- تفاوت‌های سند رسمی و عادی

با مراجعه به مواد قانونی می‌توان سند رسمی و عادی را از جهات زیر با یکدیگر متفاوت دانست:

۱- از نظر درجه اعتبار

قانون در مقابل رعایت مقرراتی که در تنظیم اسناد رسمی لازم دانسته، اعتبار مخصوصی به آن اسناد داده است که اسناد عادی فاقد آن می‌باشند. اسناد رسمی مادامی که خلاف آن

۱. سید حسن امامی، حقوق مدنی، ج ۶، صص ۱۶۵-۱۶۶.

ثابت نگردد، معتبر شناخته می‌شوند؛^۱ ولی اسناد عادی فاقد این خصوصیت هستند. تفصیلاتی در مورد اعتبار هریک از اقسام آن مطرح است که ورود در آن موجب تفصیل این نوشتار می‌گردد و خارج از موضوع بحث است.

۲- از نظر قدرت اجرایی

سند رسمی قدرت اجرایی دارد؛ بدین معنا که قانون‌گذار مفاد سند رسمی را قابل اجرا می‌داند، بدون آن‌که نیازی به رسیدگی دادگاه و صدور حکم داشته باشد. این قدرت در واقع از آثار اعتبار استثنایی سند رسمی است و از اصل صحت قراردادها و اماره اصالت سند رسمی و اعتمادی که به مأمور رسمی در خصوص رعایت قوانین و تشریفات وجود دارد، ناشی شده است.

ماده ۹۲ قانون ثبت ایران می‌گوید: مدلول کلیه اسناد رسمی راجع به دیون و سایر اموال منقول بدون احتیاج حکمی از محاکم عدلیه لازم‌الاجرا است؛ مگر در مورد تسلیم عین منقولی که شخص ثالث متصرف و مدعی مالکیت آن باشد. ماده ۹۳ همان قانون مقرر می‌دارد: کلیه اسناد رسمی راجع به معاملات املاک ثبت شده، مستقلاً و بدون مراجعه به محاکم لازم‌الاجرا است.

اما در خصوص اسناد عادی، اصل بر عدم قدرت اجرایی است. البته گاهی ممکن است قانون‌گذار به سند عادی نیز قدرت اجرایی بدهد، بدون این‌که این کار ماهیت سند عادی را تغییر دهد و آن را به سند رسمی تبدیل کند؛ به عنوان مثال: چک سند عادی است که هیچ مأمور رسمی در تنظیم آن دخالت ندارد و قابل انکار و تردید هم هست؛ لکن به دلیل نظارتی که در تسلیم دسته‌چک‌ها به صادرکننده اعمال می‌شود و به منظور ایجاد اعتماد و سرعت بخشیدن به این وسیله گردش سرمایه، قانون‌گذار رسیدگی اجمالی بانک محال‌علیه را در اصالت سند و علت موجه عدم پرداخت، برای صدور اجراییه وصول آن از صادرکننده کافی می‌داند.^۲

۱. سید حسن امامی، حقوق مدنی، ج ۶، صص ۷۰-۷۱.

۲. ناصر کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ص ۳۱۵.

در قانون افغانستان چنین قدرت اجرایی برای اسناد رسمی در نظر گرفته نشده؛ بلکه صرفاً به عنوان دلیل مثبت دعوا به رسمیت شناخته شده است. در قانون اصول محاکمات مدنی ماده ۲۸۷ آمده است: فرامین، اسناد رسمی، فیصله‌ها و قرارهای قطعی محکمه در صورتی که عاری از جعل و تزویر بوده و دارای ثبت محفوظ به اداره دولتی یا دیوان قضا باشد، اسناد مثبتة شناخته می‌شوند، دلیل اثبات و الزام است.

۳- از نظر اعتبار تاریخ

تاریخ سند رسمی هم برای اصحاب دعوا و هم برای شخص ثالث معتبر است؛ در حالی که تاریخ سند عادی برای اشخاص ثالث مؤثر نیست. ماده ۹۹۶ ق. م. افغانستان در این مورد می‌گوید: تاریخ عرفی سند بر دیگری حجت شده نمی‌تواند؛ مگر این‌که تاریخ آن ثابت باشد. مفهوم این جمله این است که تاریخ سند رسمی به طور مطلق بر اشخاص ثالث مؤثر است. ماده ۱۳۰۵ قانون مدنی ایران دارد: در اسناد رسمی تاریخ تنظیم سند معتبر است؛ حتی بر علیه اشخاص ثالث؛ ولی در اسناد عادی تاریخ فقط در باره اشخاصی که شرکت در تنظیم آنها داشته و ورثه آنان و کسی که به نفع او وصیت شده، معتبر است. در قانون مدنی افغانستان به صراحت این امر نیامده؛ اما به طور ضمنی قابل استفاده است.

بنیاد اندیشه

علت اعتبار تاریخ سند رسمی در مورد اشخاص ثالث، این است که تاریخ سند رسمی در واقع جزئی از آن است و به وسیله مأمور رسمی تعیین و در دفاتر رسمی ثبت می‌شود؛ بر خلاف تاریخ سند عادی که با توافق طرفین نهاده شده و هیچ مأمور رسمی در تعیین آن دخالت ندارد.

فایده عدم اعتبار اسناد عرفی نسبت به شخص ثالث آن است که از سوء استفاده و تبانی دو طرف قرارداد به زیان شخص ثالث جلوگیری می‌کند؛ به عنوان مثال: یک تاجر، ماشین آلات موجود در کارخانه خود را به دو خریدار می‌فروشد. طبیعی است که از میان این دو معامله متعارض، معامله‌ای که تاریخ مقدم دارد، معتبر است و دیگری باطل؛ چرا که با وقوع معامله نخست، فروشنده، مالک مبیع نبوده که آن را به دیگری انتقال دهد؛ پس در هر معامله‌ای که

دو طرف، تاریخ آن را مقدم گذارند، معامله مؤخر را به زیان دیگری باطل می‌کند؛ در نتیجه اگر فروشنده بخواهد معامله خود را ابطال کند، کافی است که سند دیگری را با تاریخ مقدم بنویسد و آن را به مشتری دلخواه بدهد. اعتبار نداشتن تاریخ سند عادی و عرفی احتمال چنین تبانی نامشروعی را از بین می‌برد و تنها به تاریخ سند رسمی به دلیل دخالت مأمور رسمی اعتبار مطلق می‌دهد. تاریخ سند به ویژه در مورد وصیت‌نامه‌های متعدد و متعارض، اهمیت پیدا می‌کند؛ زیرا هر وصیت جدید، رجوع از وصیت قبلی محسوب می‌شود.^۱

۴- از نظر ادعای جعل، تردید و تکذیب

در مورد سند رسمی فقط ادعای جعل قابل طرح است؛ در حالی که سند عادی هم در معرض ادعای جعل می‌باشد و هم قابل تکذیب (تردید و انکار) است. ماده ۹۹۲ ق. م افغانستان مقرر می‌دارد: محتویات اسناد رسمی مندرج در ماده ۹۹۱ این قانون حجت شمرده می‌شود؛ به شرطی که از جعل و تزویری که قانوناً تصریح شده، خالی باشد. در ماده ۹۹۵ ق. م آمده است: صدور ورق عرفی از طرف امضاکننده اعتبار داده می‌شود؛ مگر این که شخص از امضا، مهر و نشان انگشت خود صراحتاً انکار نماید؛ مگر این که قانون خاص طور دیگری حکم نموده باشد. در مورد خلف یا وارث قسم به عدم علم کفایت می‌کند.

قانون مدنی ایران (م ۱۲۹۲) به صراحت در این مورد مقرر می‌دارد: در مقابل اسناد رسمی یا اسنادی که اعتبار سند رسمی را دارد، انکار و تردید مسموع نیست و طرف می‌تواند ادعای جعلیت نسبت به اسناد مذکور را کند یا ثابت نماید که اسناد مزبور به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده است.

منظور از انکار آن است که شخصی که سند عادی علیه او ابراز شده، می‌گوید: گرچه ظاهر سند حکایت از انتساب آن به او دارد؛ اما در حقیقت به او منتسب نیست و او از صدور آن اطلاعی ندارد.

اما اگر سند ابراز شده مستقیماً به خود طرف مورد ادعا منتسب نباشد؛ بلکه به کسی که

۱. ناصر کاتوزیان، همان، ص ۳۰۲.

او خود را قائم مقام وی می‌داند انتساب داشته باشد؛ مانند مورث یا ناقل، در این صورت نمی‌تواند آن را انکار نماید؛ زیرا ممکن است شخص مذکور بدون آگاهی او سند را نوشته و به دارنده داده باشد؛ از این رو، طرف دعوا فقط می‌تواند در صحت صدور آن از سوی او تردید کند نه انکار.^۱

منظور از ادعای جعل آن است که طرف مدعی می‌شود سند ابرازی ساختگی بوده و بر خلاف حقیقت می‌باشد؛ مثلاً امضای ذیل آن را از روی سوء نیت به نام او ساخته‌اند و یا در متن سند و یا امضای آن با تراشیدن، قلم‌بردن یا الحاق یا تقدیم و تأخیر تاریخ و نظائر آن مرتکب جعل شده‌اند. به عبارت دیگر، مدعی اظهار می‌کند که سند به قصد تقلب ساخته شده یا این که می‌گوید در اصل سندی وجود داشته اما نه به شکل و وصفی که ارائه شده؛ بلکه کلماتی به آن افزوده‌اند و یا در عبارات آن تغییراتی داده‌اند و یا تاریخ آن را عوض کرده‌اند.^۲

مبحث دوم: ادله اعتبار سند

هر دعوایی دو جنبه اساسی دارد: جنبه موضوعی و جنبه حکمی. جنبه موضوعی مربوط به اعمال حقوقی یا مادی است که سبب طرح دعوا را تشکیل می‌دهد. جنبه حکمی دعوا مربوط به قوانین و مقررات و اصول کلی نیست، که وضعیت و احکام اعمال حقوقی یا مادی را معین می‌کند؛ برای مثال: اگر شخصی علیه دیگری دعوایی را اقامه کند مبنی بر این که وی از اجرای قراردادی که بین آنان منعقد شده، خودداری می‌کند.

جنبه موضوعی دعوا عبارت خواهد بود از قرارداد منعقد بین آن‌ها و خودداری متعهد از عمل به تعهد خویش. جنبه حکمی دعوا عبارت است از مواد قانونی مربوط که مقرر می‌دارد هر یک از طرفین قرارداد مؤظف به اجرای تعهد خود در برابر دیگری است.

دلایلی که جنبه موضوعی دعوا را اثبات می‌کند، ادله اثبات دعوا نامیده می‌شود و دلایلی

۱. سید محسن صدرزاده افشار، ادله اثبات دعوا در حقوق ایران، صص ۸۵-۸۶.

۲. سید جلال‌الدین مدنی، ادله اثبات دعوا، ص ۱۷۶.

که جنبه حکمی را نشان می دهد، ادله اثبات احکام نام دارد.^۱

ماده ۲۷۲ قانون اصول محاکمات مدنی افغانستان، دلایل اثبات را این گونه برشمرده است: وسایل ثبوت که اسباب حکم را تشکیل می دهد، قرار ذیل است: (۱) اقرار؛ (۲) بیانه (اسناد، شهود، قرائن قاطعه و مستنبطه)؛ (۳) یمین (سوگند)؛ (۴) نکول.

ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی ایران دلایل اثبات دعوا را قرار ذیل دانسته است: (۱) اقرار؛ (۲) اسناد کتبی؛ (۳) شهادت؛ (۴) امارات؛ (۵) قسم.

بنابراین، سند از ادله اثبات دعوا در نظام حقوقی ایران و افغانستان شمرده می شود؛ ولی آیا از دیدگاه فقه امامیه نیز می توان سند را یکی از ادله اثبات دعوا دانست؟ دو دیدگاه در مسأله وجود دارد:

دیدگاه اول: عدم اعتبار سند

مشهور فقهای شیعه بر این عقیده اند که سند و کتابت اعتبار ندارد؛ حتی جمعی از فقها بر این مسأله ادعای اجماع کرده اند. علامه حلی می نویسد:

از دیدگاه ما اجماعی است که نوشته اعتباری ندارد، چه دارای مهر باشد و یا نباشد.^۲

البته علامه حلی در کتاب دیگر خود عدم اعتبار کتابت را نظریه مشهور فقهای امامیه دانسته است، نه نظریه اجماعی آنان و به وجود دیدگاه های مخالف در این مورد تصریح کرده است.^۳

کاشف الغطاء در شرح المجله همین دیدگاه را پذیرفته و می نویسد:

۱. مهدی شهیدی، ادله اثبات دعوا و ادله اثبات احکام، مجله کانون وکلاء، شماره ۱۴۶-۱۴۷، صص ۱۲۵-۱۲۶.
۲. حسن بن یوسف بن مطهر حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۴۵۶.
۳. حسن بن یوسف بن مطهر حلی، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۸، ص ۴۴۶. راه جمع بین دو کلام علامه در دو کتاب مزبور این است که از نظر علامه حلی وجود مخالف، ضرری به ادعای اجماع نمی زند یا به این دلیل که اجماع بعد از زمان ابن جنید اسکافی منعقد شده و مخالفت فقهی که از دنیا رفته، در تحقق اجماعی که بعد از او شکل می گیرد مضر نیست، به این نکته در مبادی الوصول تصریح شده است. (علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، مبادی الوصول الی علم الاصول، ص ۲۴۸) طبق بیان دیگری از ایشان وجود مخالف معلوم النسب مضر نیست. (علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۷، ص ۶۳).

اگر از نوشته علم برای قاضی حاصل شود، می‌تواند طبق آن حکم کند؛ اگر علم حاصل نشود، اعتباری ندارد.^۱

دیدگاه دوم: اعتبار سند

جمعی از فقهای شیعه؛ مانند محقق اردبیلی، صاحب جواهر، محمدحسن آشتیانی، آیت‌الله گلپایگانی و سید محمد شیرازی نوشته و سند را معتبر می‌دانند.^۲ صاحب جواهر می‌نویسد:

در صورت وجود قرائن مبنی بر این‌که کاتب معنای الفاظی را که نوشته قصد کرده، می‌توان کتابت را معتبر دانست، چه این‌که سیره مستمره عقلاً در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون بر اعتماد به چنین مکتوباتی استقرار یافته است؛ بلکه می‌توان ادعای ضرورت در این مورد را نمود، خصوصاً با توجه به عمل علما که در نسبت مخالف و موافق‌دادن به یکدیگر و در نقل اجماع، بر نوشته‌های موجود در کتاب اعتماد می‌کنند.^۳

بنابراین، بیش‌تر فقهای شیعه کتابت را به عنوان یکی از ادله اثبات موضوع معتبر ندانسته؛ ولی جمعی از فقهای بزرگ امامیه آن را معتبر شمرده‌اند؛ از این رو، لازم است برای تعیین نظریه قوی‌تر دلایل هریک از طرفین را مورد بررسی قرار دهیم.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

دلایل اثبات اعتبار سند

برای اثبات اعتبار سند می‌توان به دلایل زیر استناد کرد:

دلیل اول: قرآن کریم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَدِّينَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ
وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا
يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ

۱. محمدحسین کاشف الغطاء، تحریر المجله، ج ۲، قسم ۲، صص ۷۰ - ۷۱.

۲. احمد اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۲، ص ۲۱۰؛ محمدحسن آشتیانی، کتاب القضاء (ط- الحديثه)، ج ۲، ص ۷۰۷؛ سید محمدرضا گلپایگانی، کتاب القضاء، ج ۲، ص ۱۲؛ سید محمد شیرازی، الفقه، ج ۵۸، صص ۷ - ۱۰.

۳. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۴۰، ص ۳۰۴.

وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْتِ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره / ۲۸۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه به وامی تا سررسیدی معین، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید. و باید نویسنده‌ای [صورت معامله را] بر اساس عدالت، میان شما بنویسد. و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن خودداری کند همان گونه او به شکرانه آن که خدا او را آموزش داده است. و کسی که بدهکار است باید املا کند، و او نویسنده بنویسد. و از خدا که پروردگار اوست پروا نماید، و از آن، چیزی نکاهد. پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا ناتوان است، یا خود نمی‌تواند املا کند، پس ولی او باید با [رعایت] عدالت، املا نماید. و دو شاهد از مردان تان را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن از میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید [گواه بگیرید]، تا [اگر] یکی از آن دو ازن فراموش کرد، ازن دیگر وی را یادآوری کند. و چون گواهان احضار شوند، نباید خودداری ورزند. و از نوشتن ابدی | چه خرد باشد یا بزرگ، ملول نشوید تا سررسیدش | فرا رسد. این نوشتن | شما نزد خدا عادلانه‌تر و برای شهادت استوارتر و برای این که دچار شک نشوید [به احتیاط] نزدیک‌تر است؛ مگر آن که داد و ستدی نقدی باشد که آن را میان خود [دست به دست] برگزار می‌کنید در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را بنویسید. و [در هر حال] هر گاه داد و ستد کردید گواه بگیرید. و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان ببیند، و اگر چنین کنید، از نافرمانی شما خواهد بود. و از خدا پروا کنید و خدا | بدین گونه | به شما آموزش می‌دهد و خدا به هر چیزی داناست.

برای اثبات اعتبار سند و کتابت به آیه مبارکه به بیان‌های زیر استدلال شده است:

الف) تأکید در امر کتابت

در آیه مبارکه تأکید زیادی روی نوشته و سند صورت گرفته؛ مانند تنظیم سند مکتوب برای دیون، شاهد گرفتن دو مرد مسلمان و موثق، رعایت دقت، عدالت در تنظیم سند و امثال آن. تأکیدات فوق با اعتبار و حجیت سند سازگار است؛ اگر کتابت اعتباری نداشت، تأکید زیاد روی نوشته لغو بود و نیز فوایدی که برای کتابت ذکر شده؛ مانند جلوگیری از راه یافتن فراموشی یا انکار و تضمین حق صاحب حق با اعتبار سند سازگار است. به تعبیر برخی از نویسندگان، اگر سند کتبی را برای اثبات موضوع معتبر ندانیم، آنگاه چنین سندی نه برای شهادت دادن اقوم و استوارتر خواهد بود و نه برای رفع شک و تردید مؤثرتر می‌باشد «وَأَذْنِي أَلَّا تَرْتَابُوا» و در نتیجه نمی‌توان آن را به قسط و عدالت نیز نزدیک‌تر دانست. «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»^۱.

جمعی از فقها و مفسران بر اساس همین، وجه کتابت را معتبر شمرده‌اند.

کاظمی می‌گوید:

از تأکیدهای قرآن کریم در امر نوشتن این‌گونه استفاده می‌شود که کتابت معتبر است و حجت شرعی شمرده می‌شود و می‌توان به آن **تَمْسِكُ كَرْدِه** اما مشهور میان فقها خلاف این مطلب است، بر اساس آن اعتماد به کتابت صحیح نیست؛ بلکه لازم است در مورد ظاهر آیه مبارکه توقف کرد، چه این‌که بعضی قائل به توقف شده است.^۲

محقق اردبیلی می‌گوید:

تأکیدهای قرآن کریم در مورد کتابت، ظهور دارد در این‌که کتابت دارای اعتبار و حجت شرعی است؛ اما فقها قائل به عدم اعتبار آن شده‌اند؛ گویا این امر به خاطر اجماع و اخبار است، در نتیجه کتابت صرفاً برای یادآوری است؛ ولی این احتمال دور از حقیقت است.^۳

۱. محمدجواد ارسطو، پیشین، ص ۷۵.

۲. جواد کاظمی، مسالک الافهام الی آیات الاحکام، ج ۳، ص ۶۵.

۳. محقق اردبیلی، زبده البیان فی احکام القرآن، ص ۴۴۵.

سید عبدالاعلی سبزواری می‌نویسد:

آیة مبارکة و لا یأب کاتبٌ اَنْ یکتبَ کَمَا عَلَّمَهُ اللهُ، دلالت بر لزوم علم به احکام و شؤون معامله و آنچه در معاملات معتبر است، دارد تا در کتابت هیچ‌گونه خطا و کوتاهی صورت نگیرد؛ زیرا کتابت حجت معتبر است و سندی است که حافظ حقوق طرفین می‌باشد.^۱

ب) بیان دوم برای اثبات اعتبار کتابت

آیة مبارکه دلالت دارد در معاملات سلف باید دو چیز فراهم گردد: یکی گرفتن گواه و دیگری کتابت معاملات. تردیدی نیست در فرض نزاع اگر گواه و کتابت با هم باشند، اعتبار قضایی دارد، اگر شاهد به تنهایی باشد، نیز اعتبار قضایی دارد؛ اگر شاهد به تنهایی اعتبار قضایی داشته باشد و سند به تنهایی اعتبار نداشته باشد، ذکر آن لغو خواهد بود. به منظور احتراز از لغویت، فهمیده می‌شود که سند نیز به تنهایی اعتبار قضایی دارد. البته همان‌گونه که در گواه در صورت بینه بر کذب او نمی‌توان طبق آن عمل کرد، در سند نیز در صورت وجود اماره بر جعل، نمی‌توان طبق آن عمل کرد.

بررسی دلیل اول

ظاهر آیة مبارکه این معنا را افاده می‌کند که دو چیز به انضمام هم اعتبار دارند و از ادله اثبات قضایی به شمار می‌روند: بینه شرعی و کتابت؛ زیرا در آیه دین به صرف نوشتن سند اکتفا نشده؛ بلکه دستور استفاده از بینه و شاهدگرفتن را نیز داده است؛ نتیجه آن که سند، وسیله مستقلی برای اثبات نمی‌باشد؛ زیرا اگر چنین بود، دیگر نیازی به استفاده از بینه نبود؛ اما اعتبار بینه به تنهایی از روایات استفاده می‌شود و دلیلی بر اعتبار خصوص کتابت در روایات وجود ندارد، در نتیجه کتابت به تنهایی حجت نیست.

ممکن است اشکال شود طبق بیان فوق ذکر کتابت در آیه کریمه لغو خواهد بود؛ زیرا بینه به تنهایی اعتبار شرعی دارد و می‌تواند ادله اثبات قضایی قرار گیرد، چه همراه کتابت باشد

۱. سید عبدالاعلی سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۰۶.

و چه بدون کتابت، فرض این است که کتابت هیچ‌گونه اعتباری نخواهد داشت و تأکیدات مذکور روی کتابت لغو خواهد بود؛ از تأکیدات آیه مبارکه دانسته می‌شود هر کدام به تنهایی اعتبار دارد.

می‌توان از اشکال فوق این‌گونه پاسخ داد که از ظاهر آیه مبارکه استفاده می‌شود کتابت به عنوان دلیل اثبات قضایی نیست، صرفاً نقش یادآوری برای شاهد و یا برای صاحب حق را ایفا می‌کند. همین مقدار کافی است که روی آن تأکید شود؛ چه این که برخی از صاحب‌نظران نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند.^۱

برخی از نویسندگان این پاسخ را نپسندیده و می‌نویسند: به نظر می‌رسد چنین برداشتی از آیه شریفه با ظاهر آن مخالف است؛ چرا که خداوند متعال در آیه دین پنج‌بار بر مسئله کتابت دین با تعبیرات مختلف تأکید نموده و فرموده است: «فَاكْتُبُوهُ»، «وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ»، «وَلَا يَأْتِ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ»، «فَلْيَكْتُبْ» و «وَلَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا». هم‌چنین به این مقدار اکتفا نکرده؛ بلکه به ذکر جزئیات احکام مربوط به کتابت پرداخته و مسائلی؛ مانند شرایط کاتب، چگونگی کتابت و املائی سند توسط مدیون یا ولی او را در موارد خاص بیان کرده است. این تأکیدات همراه با ذکر جزئیات احکام نشان‌دهنده اهتمام قابل توجه خداوند به مسئله کتابت سند می‌باشد و قطعاً منحصردانستن فایده کتابت سند در یادآوری، با این میزان اهتمام سازگار نیست؛ چرا که در آن صورت نه تنها نیازی به این تأکیدات نبود؛ بلکه مناسب‌تر با روش قرآن این بود که عبارت را کوتاه بفرماید. خلاصه آن که عرف از این تأکیدات همراه با ذکر تفصیل احکام مربوط به کتابت سند، چنین می‌فهمد که سند کتبی به عنوان وسیله‌ای برای اثبات دین از دیدگاه اسلام معتبر است.^۲

بیان مذکور حجیت و اعتبار سند را به عنوان دلیل اثبات قضایی ثابت نمی‌کند؛ زیرا تأکیدهای مکرر قرآن کریم روی سند و نوشته، صرفاً موجب ظن به حجیت سند می‌شود و قرینه برای حجیت آن می‌گردد؛ ولی این مقدار برای اثبات حجیت آن کافی نیست؛ برای

۱. جواد کاظمی، پیشین، ج ۳، ص ۶۵.

۲. مجمدجواد ارسطو، پیشین، ص ۷۸.

اثبات حجیت آن نیاز به دلیل وجود وجود دارد.

بنابراین، بیان دوم نیز نمی‌تواند حجیت سند را اثبات کند؛ زیرا همین مقدر که سند نقش یادآوری را برای شاهد داشته باشد، کفایت می‌کند که ذکر آن لغو نباشد.

دلیل دوم: روایات

روایت اول: داوری بر اساس بینات

صحیحۀ ابن ابی عمیر و هشام بن حکم از امام صادق^(ع): «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ، وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا، فَإِنَّمَا قَطَعْتَ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ!»؛ امام صادق^(ع) از پیامبر گرامی اسلام^(ص) روایت می‌کند که فرمود: من میان شما با بیّنه و سوگند داوری می‌کنم و چه بسا بعضی شما نسبت به بعضی دیگر در بیان حجت خود گویاتر باشد؛ اما بدانید هر شخصی را که من قطعه‌ای از مال برادرش را به او دادم، در واقع قطعه‌ای از آتش را برای او بریدم.

در بیان استدلال به این روایت گفته‌اند: لفظ بیّنه نه حقیقت شرعیه است و نه حقیقت متشرعیه و در کتاب و سنت به همان معنای لغوی به کار رفته است که عبارت است از چیزی که توسط آن امور روشن می‌گردد و به اثبات می‌رسد. در آیات قرآن کریم نیز بیّنه به همین معنا به کار رفته است؛ مانند «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» (فاطر / ۲۵)، «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (بینه / ۱)، «إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي» (هود / ۲۸). در حدیث نبوی^(ص) «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ»، نیز منظور از بیّنه، مطلق حجت‌ها و بیان‌کننده‌ها است و به هیچ وجه ثابت نشده که منظور از بیّنه در حدیث نبوی دو شاهد عادل باشد. در واقع پیامبر اکرم^(ص) در مقام بیان این نکته است که آن حضرت و ائمه معصومین^(ع) در مقام قضاوت و داوری به علم نبوت و امامت خود استناد نمی‌کنند؛ بلکه اعتماد آنان صرفاً به دلایل رایج و حجج عرفیه می‌باشد. این بیان

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط- دار الحدیث)، ج ۱۴، ص ۶۵۶.

از آیت‌الله خویی از فقهای نامدار شیعه است.^۱

بر این اساس، آنچه در شریعت اسلام به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا شمرده شده، بینه به معنای لغوی آن می‌باشد و هر دلیلی را که عرف عقلا آن را دلیل و حجت در اثبات امور بدانند، شامل می‌گردد. بدون شک یکی از مصادیق این دلایل عقلایی در زمان ما سند رسمی است که با شرایط ویژه توسط اشخاص صلاحیت‌دار تنظیم می‌شود. اعتبار عقلایی سند رسمی به اندازه‌ای است که در بسیاری از قوانین مدنی امروز کشورهای اسلامی، به عنوان قوی‌ترین یا یکی از قوی‌ترین دلایل اثبات دعوا محسوب می‌گردد.^۲ بدین ترتیب، سند رسمی مشمول عنوان بینه بوده و به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا دارای اعتبار شرعی می‌باشد.

ممکن است بر این استدلال اشکال شود هر چند بینه از نظر لغوی معنای وسیعی دارد و شامل هر دلیلی می‌شود؛ ولی قرائن مختلفی در روایات وجود دارد که نشان می‌دهند کلمه بینه از معنای لغوی خویش خارج شده و در خصوص معنای اصطلاحی؛ یعنی شهادت دو مرد عادل، به کار رفته؛ به گونه‌ای که در این معنا حقیقت شده است؛ از جمله این قرائن می‌توان به مواردی اشاره کرد که صفت عدول برای بینه به کار رفته یا در بعضی روایات مقید به اکثریت شده و در بعضی دیگر توصیف به مساوی بودن در عدد شده و در برخی به مورد شناخت و مقبولیت توصیف شده است؛ همه این امور قرینه آن است که منظور از بینه شهود می‌باشد نه هر گونه حجت و دلیلی؛ بنابراین، باید پذیرفت که بینه در زمان ائمه^(ع) به معنای شهود به کار رفته و در این معنا حقیقت بوده است؛ اگر چه در زمان پیامبر معلوم نیست که

۱. و الذی یمکن أن یقال: إن لفظه «البینه» لم تثبت لها حقیقه شرعیه و لا متشرعیه و إنما استعملت فی الكتاب و الأخبار بمعناها اللغوی و هو ما به البیان و ما به یتثبت الشیء، و منه قوله تعالی بِالْبَیِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ (فاطر / ۲۵)، و قوله حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَیِّنَةُ (البینه / ۱) و قوله إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی (هود / ۲۸) و غیرها مِنَ المَوارِدِ، و من الظاهر أنها لیست فی تلك المَوارِدِ إلا بمعنی الحَجه و ما به البیان، و كذا فیما ورد عن النبی (صلی الله علیه و اله و سلم) من قوله: «إنما أفضی بینكم بالبینات و الایمان» آی بالایمان و الحجج و ما به بیین الشیء، و لم یتثبت فی شیء من هذه المَوارِدِ أن البینه بمعنی عدلین، و غرضه (صلی الله علیه و اله) من قوله: «إنما أفضی...» علی ما نطقت به جمله من الأخبار بیان أن النبی (صلی الله علیه و اله) و سائر الأئمه (علیهم السلام) سوی خاتم الأوصیاء (علی الله فی فوجہ) لا یعتمدون فی المخاصمات و المرافعات علی علمهم الوجدانی المستند إلى النبوه أو الإمامه، و إنما یقضون بین الناس بالیمین و الحجه سواء أ طبقت للواقع أم خالفته (خویی، سید ابو القاسم، موسوعه الامام الخویی، ج ۱، صص ۲۶۲-۲۶۳).

۲. عبدالرزاق سنهوری، الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید، بیروت، منشورات الحلبي، چاپ سوم، ۱۹۹۸م، ج ۲، صص ۱۴۴-۱۴۶.

چنین بوده باشد.^۱

در پاسخ می‌توان گفت در موارد اشاره‌شده، بینه به معنای شهود به کار رفته؛ اما این دلالت به سبب وجود قرینه در روایات است. در صورتی می‌توان استدلال فوق را رد کرد، که اولاً بتوان مواردی را یافت که بینه بدون قرینه به معنای شهود به کار رفته باشد. ثانیاً این موارد به اندازه‌ای باشد که به حد شیوع رسیده باشد و چنین چیزی به اثبات نرسیده است؛ در نتیجه بینه هم‌چنان به معنای لغوی خود حمل می‌شود.^۲

نقد و بررسی

تفسیر یادشده از روایت دو اشکال دارد:

۱- اگر مقصود از بینه معنای عام بود، به طور معمول، مصادیق آن در زمان پیامبر(ص) و ائمه معصومین^(ع) مشخص می‌گردید و تا آن‌جا که بررسی روایات نشان می‌دهد، تنها مصداق برای بینه همان دو شاهد عادل مرد و یا یک مرد و دو زن به عنوان مصداق آن ذکر شده و مصداق دیگری در روایات برای آن مطرح نشده است؛ این امر بیان‌کننده این حقیقت است که مقصود از بینه خصوص گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن است.

ممکن است گفته شود در داوری‌های امیر المؤمنین^(ع)، داوری‌هایی مشاهده می‌شود که امام بر اساس بینه به معنای خاص آن حکم نکرده؛ بلکه بر اساس بینه به معنای عام داوری کرده است.

پاسخ آن است در داوری‌های امیر المؤمنین^(ع) در مقام تحقیق و کشف واقعیت، راه‌های خاصی انتخاب شده است؛ اما در مقام داوری در اکثر قضایا، داوری بر اساس اقرار و اعتراف مدعی و یا گواهی گواهان صورت گرفته است؛^۳ بدین ترتیب در این موارد نیز بینه به معنای عام به کار نرفته است.

۱. ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ج ۲، صص ۴۹-۵۱.

۲. محمدجواد ارسطو، پیشین، ص ۱۳۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط- دار الحدیث)، ج ۱۴، صص ۶۷۵-۶۹۳.

۲- روایت مذکور از قدیم‌الایام در دسترس فقها بوده و طبق آن عمل کرده و در مقام تعیین ادله اثبات دعوا به آن نظر داشته‌اند و آنان از این روایت تنها بینه به معنای دو شاهد عادل را فهمیده‌اند؛ همان‌گونه که از روایت «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» دو شاهد عادل را فهمیده‌اند. فهم فقها از روایت این گمان را تقویت می‌کند که از زمان صدور، این فهم میان مردم رایج بوده و بر اساس آن داوری‌ها صورت گرفته است. در نتیجه نمی‌توان روایت را به معنای لغوی آن حمل کنیم. بر فرض شک در اراده معنای عام، قدر متیقن معنای خاص است. به عنوان شاهد چند نمونه از کلمات فقهای متقدم را می‌آوریم.

ابن بابویه یا ابن عذافر، مؤلف کتاب فقه الرضا شاید قدیمی‌ترین متن فقهی است که در دسترس ما قرار دارد، در باب قضا و احکام هیچ اشاره‌ای به معنای دیگری برای بینه نمی‌کند و می‌گوید:

حکم در همه دعای این‌گونه است که بینه به عهده مدعی و سوگند به عهده مدعی علیه است؛ اگر مدعی علیه از ادای سوگند نکول نماید، حکم در حق او الزامی می‌شود. اگر سوگند را به مدعی رد نماید، لازم است مدعی شاهد اقامه نماید و یا سوگند بخورد، اگر ادای سوگند نکرد، حقی بر عهده مدعی علیه ندارد. البته در خصوص حدود و قتل این حکم جاری نیست؛ زیرا در حدود سوگند راه ندارد و در قتل بینه به عهده مدعی علیه و سوگند به عهده مدعی است تا خون هیچ شخص مسلمانی ضایع نگردد.

مؤلف ابتدا قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» را به عنوان ضابطه کلی در باب قضاوت ذکر می‌کند؛ سپس آن را تنها در مورد شهود تطبیق می‌کند و شهادت تعدادی از افراد؛ مانند شراب‌خوار، رباخوار، قمارباز، متهم به فسق و فجور و زن برای مرد را نمی‌پذیرد و شهادت تعداد دیگری؛ مانند شهادت مرد بر زن، پسر به نفع پدر و پدر علیه پدر را مقبول می‌داند.^۱

شیخ مفید در باب البینات می‌گوید:

۱. علی ابن بابویه، فقه الرضا، صص ۲۶۰-۲۶۱.

و البینه تقوم بالشهود إذا كانوا عدولاً؛^۱ قوام بینه وابسته به شهود عادل است.

این عبارت اشعار به این مطلب دارد که تنها مصداق منحصر بینه شهود عادل است و فرد دیگری برای آن نیست.

شیخ طوسی در نهاییه در باب سماع البينات فقط دو شاهد را به عنوان مصداق بینه ذکر می‌کند و می‌گوید:

هرگاه دو شاهد عادل در نزد قاضی در مکان واحد و به صورت واحد شهادت دهند و شهادت آن دو موافق با ادعای مدعی باشد، لازم است قاضی طبق شهادت آن دو حکم کند.^۲

روایت دوم: صحیحۀ عمر بن یزید

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّجُلُ يُشْهِدُنِي عَلَى الشَّهَادَةِ، فَأَعْرِفُ خَطِيَّ وَ خَاتَمِي، وَ لَا أَذْكَرُ مِنَ الْبَاقِي قَلِيلاً وَ لَا كَثِيراً؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: «إِذَا كَانَ صَاحِبُكَ ثِقَةً وَ مَعَكَ رَجُلٌ ثِقَةً، فَاشْهَدْ لَهُ»؛^۳ راوی می‌گوید به امام صادق^(ع) عرض کردم: مردی مرا در خصوص سندی برای گواهی طلبید، من دستخط و مهر خود را در آن سند شناختم؛ ولی چیز دیگری به خاطر نیاوردم، آیا می‌توانم طبق سند شهادت دهم یا خیر؟ حضرت در پاسخ فرمود: اگر شخص مذکور ثقه و مورد اعتماد باشد و همراه او نیز شاهد ثقه‌ای وجود داشته باشد، به نفع او شهادت بده.

برای اثبات اعتبار سند می‌توان به روایت فوق این‌گونه استدلال کرد:

الف) مفاد روایت این است اگر شخص مهر و امضای خود را در سندی بشناسد؛ حتی چیزی از آن به خاطر نیاورد، با دو شرط می‌تواند طبق آن سند شهادت دهد: اولاً کسی که به آن استناد نموده، فرد مورد اطمینانی باشد؛ ثانیاً شخص دیگری نیز به صحت ادعای او شهادت دهد.

۱. محمد بن محمد بن نعمان، مفید، المقنعه، ص ۲۲۵.

۲. محمد بن حسن طوسی، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۳۴۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط- دار الحدیث)، ج ۱۴، ص ۵۶۹؛ محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۵۸؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۲۲؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۲۱. مقصود از کلمه «الشهاده» در سؤال راوی، شهادت‌نامه است که نوعی سند کتبی می‌باشد و یا به معنای شهادت و گواهی است.

ب) محتوای کلی روایت این گونه می‌رساند که مورد اطمینان بودن مطالبه‌کننده شهادت و همین‌طور شهادت دادن شخص دیگر، به منظور منتفی شدن احتمال جعل و تزویر است و با انتفای آن شخص می‌تواند طبق آن شهادت دهد.

ج) بنابراین، معیار اساسی برای جواز گواهی طبق سند، نفی احتمال جعل و تزویر است؛ شخص در صورت منتفی بودن احتمال جعل می‌تواند طبق سند شهادت دهد. اگر گواهی دادن طبق سند در صورت منتفی بودن احتمال جعل و تزویر جایز باشد، سند به تنهایی نیز می‌تواند از ادله اثبات به شمار رود.

معمولاً در اسناد صادرشده از دفاتر ثبت اسناد رسمی، احتمال جعل و تزویر منتفی است، در نتیجه می‌توان آن‌ها را از ادله اثبات شمرد.

ممکن است گفته شود در روایت وجود شاهد ثقه طبق مضمون سند شرط شده است؛ نمی‌توان از این شرط صرف نظر کرد و بدون آن سند اعتبار ندارد؛ ولی این اشکال وارد نیست؛ زیرا می‌توان گفت اولاً در نوع اسناد رسمی امضا و یا اثر انگشت افراد دیگر وجود دارد. افزون بر آن می‌توان مأمور تنظیم سند را که از سوی دولت این وظیفه را به عهده دارد، شاهد ثقه مورد اطمینان به شمار می‌رود.

بیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

نقد و بررسی

۱- شیخ طوسی در استبصار این روایت را از نظر سندی ضعیف شمرده است؛^۱ ولی به نظر می‌رسد که روایت از نظر سندی معتبر است و در سلسله سند، راوی ضعیفی مشاهده نمی‌شود.

۲- مدلول روایت مخالف با اصول مسلم باب شهادت است؛ زیرا شهادت باید از روی علم و یقین باشد؛ در حالی که خبر مذکور شهادت را بر اساس ظن و گمان نیز تجویز می‌کند؛^۲ لذا روایت در مورد خودش که شهادت بر اساس نوشته باشد، حجت نیست، چه رسد به

۱. محمد بن الحسن طوسی، الاستبصار، ج ۳، ص ۲۲.

۲. محمد بن الحسن طوسی، الاستبصار، ج ۳، ص ۲۲؛ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۴۱، ص ۱۲۳.

این که حجیت سند را ثابت کند.

۳- بر فرض چشم‌پوشی از دو اشکال پیشین، طبق روایت مذکور در فرض وجود شاهد ثقه، شخص می‌تواند بر اساس امضا و اثر انگشت خود شهادت دهد، روایت جواز شهادت را طبق نوشته با رعایت شرایط خاص می‌دهد؛ اما دلالتی بر اعتبار سند ندارد. اگر اعتبار سند از این روایت استفاده شود، با تنقیح مناط است که معمولاً عرف متوجه آن نمی‌شود و معیار در دلالت روایات بر اعتبار امری، فهم عرفی است و عرف از روایت مذکور اعتبار سند را نمی‌فهمد.

سوم: صحیحۃ ابی خدیجه

شخصی به امام صادق (ع) نوشت دو نفر از شخصی متاعی را می‌خرند و قبالة آن را نزد شخص ثالثی گذارده و به او می‌گویند این قبالة را به یکی از ما دو نفر به تنهایی تحویل نده. پس از مدتی، یکی از آن دو خریدار غایب شده یا در خانه‌اش مخفی می‌گردد و فروشنده فروش متاع را انکار می‌کند. خریدار دیگر نزد امانت‌دار سند فروش رفته و درخواست می‌کند که سند را بیرون آور تا آن را بر بینه عرضه نماییم؛ فروشنده اصل معامله را که با من و دوستم انجام داده بود، انکار کرده و اکنون دوست من غایب است و شاید در خانه‌اش نشسته و قصد ضرر به مرا داشته باشد. آیا در این صورت بر شخص امانت‌دار واجب است سند را بر بینه عرضه کند تا آنان به نفع خریدار شهادت دهند یا چنین کاری جایز نیست؛ مگر این که هر دو خریدار با هم نزد او بروند؟

امام (ع) در جواب نوشت: إِذَا كَانَ فِي ذَلِكَ صَلَاحٌ أَمْرُ الْقَوْمِ فَلَا بُاسَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛^۱ اگر این کار به مصلحت آن گروه است، اشکالی ندارد.

هرچند مورد سؤال راوی، پرسش از جواز و عدم جواز عرضه سند بر شهود است؛ اما به دلالت التزامی می‌رساند که سند فی الجملة اعتبار دارد و الا امام آنان را بر عدم اعتبار سند

۱. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۳؛ محمد بن الحسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، صص ۲۹۵-۲۹۶.

آگاه می‌ساخت و می‌فرمود حتی اگر سند را به آنان عرضه کند، نیز اعتباری ندارد. در نتیجه این روایت فی الجمله بر اعتبار سند دلالت دارد.

نقد و بررسی

از نظر سندی این روایت اشکال دارد؛ زیرا راوی شناخته‌شده نیست،^۱ هم به شهادت صاحب مفتاح الکرامه مورد اعراض اصحاب قرار گرفته است.^۲ ثانیاً از نظر دلالتی روایت در مقام بیان وظیفه شخص امین است که آیا مجاز است سند را بر یکی از دو مشتری ارائه کند یا خیر و در صدد بیان اعتبار سند نیست؛ بر فرض دلالت بر اعتبار سند، در نهایت اعتبار سند را در حد مفیدبودن برای یادآوری می‌رساند؛ اما این که به تنهایی برای اثبات موضوع معتبر شمرده شود، دلالتی بر آن ندارد.

چهارم: معتبره محمد بن صالح

محمد بن صالح همدانی می‌گوید: وقتی پدرم وفات نمود، وکالت امام به عهده من قرار گرفت. سندهای طلب از مردم از اموال امام عصر^(ع) نزد پدرم بود، گزارش را به حضرت نوشتم. امام در پاسخ نوشت: بدهی‌ها را از مردم مطالبه نموده و دریافت کن. مردم بدهی‌شان را پرداختند؛ تنها سفته‌ای به مبلغ چهارصد دینار^۳ به عهده شخصی بود، از او مطالبه می‌کردم و او امروز و فردا کرد و دین را پرداخت نمی‌کرد،^۴ تا این که روزی پسرش از روی نادانی و بی‌خردی به من اهانت کرد؛ به پدرش شکایت کردم و او اعتنایی نکرد؛ من از ریش او گرفته میان صحن خانه آورده و زیر لگد قرار دادم، پسرش بیرون دوید و از اهل بغداد کمک خواست و می‌گفت: یک قمی رافضی پدرم را کشت. جمع کثیری از مردم سرم ریختند و من مرکب خویش را سوار شده، فریاد زدم: اهل بغداد! آفرین بر شما! از ظالم علیه مظلوم و غریب حمایت می‌کنید. من مردی همدانی و سنی مذهبم، این شخص مرا قمی و رافضی می‌خواند تا حق و مال مرا بگیرد. وقتی این سخن را گفتم: همه به سوی او هجوم بردند و می‌خواستند محل کار او را بهم بریزند، من آن‌ها را آرام نمودم، بدهکار را نزد من آوردند و

۱. محمدباقر مجلسی، ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاخبار، ج ۱۰، ص ۲۱۴.

۲. سید جواد عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، (ط- قدیم)، ج ۱، ص ۱۷۳.

او سوگند یاد کرد که همسر مطلقه باشد اگر بدهی تو را نپردازم. من مردم را بازگردانده و از خانه‌اش بیرون کردم.^۱

مدلول مطابقی روایت فوق دستور جمع‌آوری اموال امام (عج) از مردم است و به دلالت التزامی اعتبار سند را می‌رساند؛ چرا که تنها مدرک موجود در نزد وکیل امام صرفاً سفته‌ها و اسنادی از بدهی بوده است؛ اگر اسناد اعتبار نداشت، امام بر اساس آن دستور به جمع‌آوری اموال را نمی‌داد، از دستور امام به جمع‌آوری اموال اعتبار اسناد فهمیده می‌شود.

نقد و بررسی

روایت از نظر سندی معتبر است؛ زیرا محمد بن صالح وکیل امام عسکری^(ع) بوده و نامه‌ای در مدح و وثاقت او از سوی امام عسکری^(ع) صادر شده است.^۲ بر فرض صدور توقیع از سوی امام در مورد وثاقت او ثابت نشود، صرف وکالت او برای اثبات وثاقت او کافی است؛ زیرا به طور معمول اشخاص غیر ثقه به عنوان وکیل از سوی امام قرار نمی‌گرفتند؛ از این رو، روایت فوق معتبر است.

اما از نظر دلالتی روایت اشکال دارد؛ زیرا روایت مذکور تنها دلالت بر جواز مطالبه حق دارد؛ هرچند این امر اختصاص به وجود سند ندارد؛ حتی در فرض نبودن سند نیز شخص می‌تواند حق را مطالبه کند؛ ولی در مورد روایت سند بوده است. هیچ تعلیل و بیانی هم در روایت ناظر به دخالت سند در جواز مطالبه وجود ندارد؛ از این رو، از روایت مذکور نمی‌توان اعتبار سند را اثبات کرد.

پنجم: موثقه سکونی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ بِأَنْ يَأْخُذَ الرَّجُلُ الدَّرَاهِمَ بِمَكَّةَ، وَ يَكْتُبَ لَهُمْ سَفَاتِحَ أَنْ يُعْطَوْهَا بِالْكَوْفَةِ»؛ امام صادق^(ع) از امیر المؤمنین^(ع) نقل می‌کند که فرمود: جایز است شخص در مکه درهم بگیرد و به طلبکاران حواله‌هایی بدهد که

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (دار الحدیث)، ج ۲، صص ۶۶۶-۶۶۷.
 ۲. محمدباقر مجلسی، مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۶، ص ۱۸۹.

در کوفه از او دریافت نمایند.^۱

برای اعتبار اسناد کتبی به این روایت می‌توان این‌گونه استدلال کرد:

الف) اطلاق روایت افاده می‌کند که سند‌های کتبی در باب دین به طور مطلق معتبر است، چه شهود همراه آن باشد و یا نباشد؛ بلکه به طور متعارف در کنار این اسناد شهودی وجود ندارد.

ب) در اثبات حقوق میان باب دین و سایر حقوق فرقی وجود ندارد؛ اگر اسناد کتبی در باب دین حجت است، در غیر دین نیز حجت است؛ بدین ترتیب، اعتبار اسناد کتبی در مطلق حقوق مردم در غیر باب قضا اثبات می‌گردد.

ج) اگر اسناد کتبی در غیر مقام داوری اعتبار دارد، در مقام داوری نیز باید اعتبار داشته باشد؛ چرا که اگر اسناد مذکور در مقام قضا اعتبار نداشته باشد، حق مردم تضییع می‌گردد و لزوماً تدبیری را برای اثبات آن می‌سنجید. از آنجایی که امر دیگری را همراه آن ذکر نکرده است، دانسته می‌شود اسناد مذکور در مقام قضا و داوری نیز اعتبار دارد.

نقد و بررسی

بنیاد اندیشه

روایت مذکور از نظر سندی معتبر است؛ زیرا سبک‌گونی هرچند عامی است؛ اما اصحاب به روایات او عمل کرده‌اند؛ از این رو، مجلسی اول سند این روایت را قوی می‌داند.^۲

از نظر دلالت اشکال روایت آن است که روایت مذکور اعتبار سند در مقام قضا و داوری را اثبات نمی‌کند. ادله اثبات مقام داوری با ادله اثبات در غیر آن متفاوت است. چه بسا در غیر مقام داوری امری با شهادت ثقه واحد اثبات می‌شود؛ مثل معانی لغات؛ اما در داوری تعدد معتبر است و هیچ اشاره‌ای به اعتبار آن در مقام داوری نشده است؛ در نتیجه نمی‌توان روایت مذکور را پذیرفت.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (دار الحدیث)، ج ۱۰، ص ۳۵۶؛ محمد بن الحسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، صص ۱۹۶-۱۹۷.

۲. محمدتقی مجلسی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۷، ص ۲۳۲.

دلیل سوم: سیره عقلا

دلیل دیگری که برای اثبات اعتبار سند و کتابت می‌توان به آن استناد نمود، سیره عقلا بر عمل به کتابت و نوشته‌های مورد اطمینان است. این سیره در همه زمان‌ها و مکان‌ها جریان داشته و مقید به زمان و مکان و مذهب خاص نبوده است. صاحب جواهر می‌گوید:

اگر قرائن حالیه و غیر آن تأیید کند که نویسنده معنا و مدلول الفاظ خود را قصد کرده، ظاهر این است که عمل به آن جایز است؛ چرا که سیره مستمره عقلا در زمان‌ها و مکان‌ها بر این امر استقرار یافته است؛ بلکه می‌توان بر این مسأله ادعای ضرورت نمود؛ به خصوص که علما در مقام عمل در نسبت‌دادن موافقت و مخالفت و نقل اجماع و شهرت و امثال آن به کتاب‌ها و نوشته‌های رایج در میان خود اعتماد می‌کنند.^۱

آیت‌الله گلپایگانی نیز از کسانی است که استدلال به سیره را بر حجیت اعتبار سند و کتابت پذیرفته و می‌گوید:

ما برای اعتبار کتابت، در فرض حصول وثوق و اطمینان، به سیره عقلا استدلال می‌کنیم و ردی بر این سیره وجود ندارد.^۲

نقد و بررسی

سیره عقلا در صورتی اعتبار دارد که اولاً وجود سیره در زمان معصوم^(ع) احراز شود؛ ثانیاً از سوی معصوم^(ع) مورد انکار قرار نگرفته باشد. امر اول به روشنی قابل اثبات است؛ زیرا نامه‌هایی که میان مردم رد و بدل می‌گردید، کتاب‌هایی که توسط دانشمندان نوشته می‌شد و عالمان دیگر به آن استناد می‌نمودند، قوانینی که در زمان گذشته تدوین و ثبت می‌گردید و نامه‌هایی که حاکمان برای نصب والیان می‌نوشتند، همه حکایت از اعتبار نوشته از نظر عقلا دارد؛ اما امر دوم در هنگام بررسی ادله نفی اعتبار سند خواهد مطرح شد، اگر دلایل نفی اعتبار سند کامل باشد، می‌تواند نسبت به سیره عقلا انکار به شمار رود.

۱. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۴۰، ص ۳۰۴.

۲. سید محمدرضا گلپایگانی، کتاب القضاء، ج ۲، ص ۱۳.

اما اشکال اساسی این دلیل آن است که استدلال به سیره حداکثر چیزی را که اثبات می‌کند، اعتبار کتابت در خصوص موضوعات غیر قضایی است؛ اما موضوعات قضایی نیاز به دلیل جداگانه‌ای دارند که به طور خاص حجیت کتابت را در مورد آن‌ها اثبات کند؛ زیرا باب قضا به علت ویژگی خاصی که دارد، نیازمند دلیل جداگانه است که ادله اثبات دعوا را به طور خاص تعیین کند؛ همان‌طور که بینه و سوگند تعیین شده است.^۱

دلیل چهارم: دلیل عقلی

می‌توان به کمک سیره عقلا دلیل عقلی برای اعتبار کتابت اقامه کرد. این دلیل از کلام محقق رشتی قابل استفاده است:

مستند عدم اعتبار کتابت می‌تواند یکی از امور زیر باشد:

(۱) احتمال وجود جعل و تزویر؛ این احتمال در صورت وجود قرائن و شواهد کافی بر صحت، منتفی می‌گردد.

(۲) احتمال صدور آن از روی سهو و عدم قصد؛ احتمال صدور از روی سهو و نسیان با قرائن عقلایی قابل رد است؛ چرا که این احتمال در مورد الفاظ نیز وجود دارد و با قرائن عقلایی، اصل جدی بودن کلام رد می‌شود. این اصل در مورد اسناد نوشته شده در دفاتر رسمی و یا در مقام بیان واقع، منتفی است.

(۳) احتمال انشاء با لفظ نه اخبار از واقع؛ یعنی غرض کاتب انشای مطالب مذکور با کتابت باشد، نه این که قصد اخبار از یک واقعیت را داشته و طبق نظر مشهور، نوشتار صلاحیت انشا را ندارد. این احتمال هرچند امکان دارد؛ ولی با توجه به نوشتار سند در دفاتر رسمی و یا شواهد و قرائن معتبر بر اقرار شخص، این احتمال نیز منتفی می‌گردد.

(۴) عدم دلیل بر اعتبار کتابت در شریعت؛ با توجه به امکان نفی احتمالات دیگر بر عدم اعتبار کتابت، تنها وجه برای عدم اعتبار کتابت می‌توان همین احتمال اخیر را ذکر کرد؛ ولی

۱. ر. ک: ابراهیم قاسمی، الاثبات القضایی - الکتابه، در مجله فقه اهل البیت (عربی)، شماره ۱۳، صص ۱۶۴-۱۶۵.

این وجه نیز پذیرفتنی نیست؛ چرا که سیره عقلانی بر اعتبار آن وجود دارد و هیچ دلیلی بر عدم ردع به صورت صریح نیامده است؛ از این رو، اعتبار کتابت ثابت می‌شود.^۱

نقد و بررسی

نقد قبلی بر اعتبار سیره بر این وجه نیز وارد است؛ چرا که نهایت چیزی که اثبات می‌شود، اعتبار سیره در غیر موضوعات قضایی است؛ اما اعتبار آن در امور قضایی در شریعت ثابت نشده، در نتیجه نمی‌توان بر اساس اسناد در موضوعات قضایی حکم نمود.

دلیل پنجم: علم قاضی

در جای خود به اثبات رسیده است که علم قاضی از ادله اثبات دعوا به شمار می‌رود. به عنوان نمونه شیخ طوسی می‌گوید:

قاضی می‌تواند در همه احکام، اعم از اموال، حدود، قصاص و غیر آن، چه در حق الله و چه در حق الناس، طبق علم خود حکم نماید. تفاوتی نمی‌کند علم به موضوع قبل از تصدی منصب قضا برای او حاصل شده باشد یا بعد از آن، در موضع تصدی منصب او یا در جای دیگر. دلیل این مطلب اجماع عالمان شیعی و اخبار است.^۲

از آنجایی که سند در بسیاری از موارد موجب علم قاضی می‌شود؛ از این رو، اعتبار دارد. البته نتیجه این دلیل با نتیجه سایر ادله متفاوت است؛ اگر دلایل قبلی اعتبار سند را اثبات نمایند، سند به عنوان دلیل مستقل محسوب می‌شود؛ اما طبق این دلیل، سند اعتبار اجمالی دارد؛ یعنی در صورتی که برای قاضی ایجاد علم کند، اعتبار دارد و گرنه معتبر نخواهد بود.^۳

نقد و بررسی

این دلیل اعتبار سند را به اثبات نمی‌رساند؛ زیرا بحث در مورد اعتبار سند به عنوان دلیل

۱. میرزا حبیب‌الله رشتی، کتاب القضاء، ج ۲، صص ۲۴-۲۷.

۲. محمد بن الحسن طوسی، الخلاف، ج ۶، صص ۲۴۲-۲۴۴.

۳. محمد فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ج ۲، ص ۴۸۰؛ سید محمدسعید حکیم، مسائل معاصره فی فقه القضاء، صص، ۱۱۳-۱۱۴.

مستقل است. این دلیل در صورتی سند را معتبر می‌داند که موجب علم برای قاضی شود. روشن است در این فرض آنچه معتبر است، علم قاضی است و سند خصوصیتی ندارد.

نتیجه‌گیری

با بررسی دلایل اقامه‌شده برای اعتبار سند به نظر می‌رسد سند فی حد نفسه مانند بینه اعتبار ندارد، تنها در صورتی اعتبار دارد که برای قاضی افاده علم نماید؛ در این صورت قاضی می‌تواند طبق آن حکم نماید و الا اعتباری ندارد. این نظر مطابق با دیدگاه مشهور فقهای معاصر شیعی از جمله امام خمینی است.^۱

مبحث سوم: دلایل عدم اعتبار سند

تا کنون دلایل اثبات اعتبار سند بررسی گردید و به این نتیجه رسیدیم اگر سند موجب علم و اطمینان قاضی شود و ما قایل به حجیت علم قاضی شویم، قاضی می‌تواند طبق آن حکم نماید و در غیر این صورت اعتبار ندارد. اما این مقدار کافی نیست؛ بلکه لازم است دلایل عدم اعتبار سند را نیز بررسی نماییم؛ از این رو، در این مبحث دلایلی که امکان دلالت آن‌ها بر عدم سند وجود دارد، بررسی می‌کنیم.

بیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

دلیل اول: اصل عملی

اصل اولی هنگام شک در حجیت و اعتبار یک دلیل، عدم اعتبار آن است؛ بنابراین، هرگاه در اعتبار سند کتبی به عنوان دلیل مستقلی برای اثبات دعوا شک کنیم، قاعده اولیه آن است که آن را غیر معتبر بدانیم تا زمانی که حجیت آن از طریق معتبری اثبات شود؛ بر این اساس، صرف شک در اعتبار سند کتبی برای بی‌اعتباری آن کافی است.^۲

۱. روح‌الله خمینی، استفتائات، ج ۳، صص ۷۴-۷۵؛ حسین‌علی منتظری، رساله استفتائات، ج ۲، ص ۴۹۸؛ محمد تقی بهجت، استفتائات، ج ۳، ص ۲۱۰.

۲. محمدجواد ارسطو، پیشین، صص ۱۴۵-۱۴۶.

این دلیل در صورتی مفید است که هیچ‌گونه دلیل اجتهادی بر اعتبار سند کتبی نتوان اقامه کرد؛ زیرا با وجود دلیل اجتهادی، نوبت به اصل عملی نمی‌رسد.

دلیل دوم: اجماع

دلیل دیگری که بر عدم اعتبار اسناد و کتابت می‌توان اقامه کرد، اجماع است. جمع کثیری از فقها بر عدم اعتبار سند کتبی ادعای اجماع کرده‌اند و مخالف این امر جز تعداد معدودی از فقها؛ مانند ابن جنید و محقق اردبیلی، کسی دیگر نیست.

شیخ طوسی می‌گوید:

قاضی نمی‌تواند طبق نوشته قاضی دیگر حکم صادر کند، چه بر صحت نوشته قاضی بینه وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد، مهر بر آن زده باشد، یا چنین نباشد؛ در هر صورت عمل به آن جایز نیست. دلیل ما بر این مسأله اجماع و اخبار است.^۱

ابن ادريس می‌گوید:

در نزد فقهای امامیه نامۀ قاضی به قاضی دیگر پذیرفته نیست، این مسأله مورد اختلاف نیست و اجماع بر آن وجود دارد.^۲

علامۀ حلی می‌گوید:

در نزد فقهای امامیه اجماعی است که کتاب اعتبار ندارد، چه مهر بر آن زده باشند یا چنین نباشد.^۳

سید محمدجواد عاملی می‌گوید:

اجماع منقول و محصل در نزد ما قائم شده که کتابت اعتباری ندارد. این مطلب در مواضع

۱. محمد بن الحسن طوسی، الخلاف، ج ۶، صص ۲۲۵-۲۲۶.

۲. محمد ابن منصور ابن ادريس حلی، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. حسن بن یوسف بن مطهر حلی، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۴۵۶.

متعدد مانند خلاف شیخ طوسی، سرائر ابن ادریس حلی، شرائع محقق حلی، تحریر علامه حلی و مسالک شهید ثانی و کتب دیگر آمده؛ حتی صاحب مفاتیح قائل به این نظر است. تنها مخالف به نقل شیخ طوسی در خلاف ابن جنید است که در حقوق الناس به خاطر ضرورت و جلوگیری از ضرر آن را پذیرفته و در حدود آن را منع کرده است.^۱

نقد و بررسی

اولاً اجماع دلیل کاشف است و حجیت آن تابع حجیت منکشف است، اگر کاشف از رأی معصوم باشد، مثل رأی معصوم حجیت و اعتبار دارد و اگر کاشف از دلیل معتبر شرعی دیگر باشد، اعتبار آن به اندازه اعتبار همان دلیل دیگر است؛ از این رو، اجماع‌های دارای مستند و محتمل الاستناد فی حد نفسه ارزشی ندارند؛ بلکه معیار ارزش مستند آن است. در این مورد اجماع محتمل الاستناد است که مستندات آن خواهد آمد، در نتیجه فی حد نفسه ارزشی ندارد.

ثانیاً محقق حلی مدعی است اجماع در جایی است که شاهی بر اثبات صحت کتابت وجود نداشته باشد؛ اما در فرض وجود بینه بر صحت آن کتابت اعتبار دارد؛ از این رو، نمی‌توان این اجماع را به عنوان دلیل متقن پذیرفت.^۲

بیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

دلیل سوم: روایات

روایت اول: صحیحۃ حسین بن سعید

قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ جَعْفَرُ بْنُ عَيْسَى: جُعِلْتُ فِدَاكَ، جَاءَنِي جِيرَانٌ لَنَا بِكِتَابٍ زَعَمُوا أَنَّهُمْ أَشْهَدُونِي عَلَى مَا فِيهِ، وَ فِي الْكِتَابِ اسْمِي بِخَطِّي قَدْ عَرَفْتُهُ، وَ لَسْتُ أَذْكَرُ الشَّهَادَةَ وَ قَدْ دَعَوْنِي إِلَيْهَا، فَأَشْهَدُ لَهُمْ عَلَى مَعْرِفَتِي أَنَّ اسْمِي فِي الْكِتَابِ، وَ لَسْتُ أَذْكَرُ الشَّهَادَةَ، أَوْ لَا تَجِبُ لَهُمْ الشَّهَادَةُ عَلَيَّ حَتَّى أَذْكَرَهَا كَانَ اسْمِي فِي الْكِتَابِ بِخَطِّي، أَوْ لَمْ يَكُنْ؟ فَكَتَبَ: «لَا تَشْهَدُ»^۳ جعفر بن

۱. سید جواد عاملی، مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه، (ط-القديمه)، ج ۱۰، ص ۱۷۱.

۲. جعفر بن حسن محقق حلی، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۴، ص ۸۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط- دار الحديث)، ج ۱۴، ص ۵۷۰.

عیسی در نامه‌ای به امام^(ع) نوشت: فدایت شوم بعضی از همسایگان ما نوشته‌ای آورده‌اند که معتقدند مرا بر مفاد آن گواه گرفته‌اند، در آن نوشته اسم من به خط خودم موجود است و آن را شناختم؛ ولی از شهادت و گواهی بر مفاد آن چیزی به خاطر نمی‌آورم؛ در حالی که آنان مرا به شهادت دادن مطابق مندرجات آن نوشته فراخوانده‌اند؛ با توجه به وضعیت موجود که اسم خود را در آن سند شناخته‌ام؛ ولی گواهی بر مفاد آن را به یاد نمی‌آورم، آیا می‌توانم به نفع آنان شهادت دهم یا تا زمانی که واقعه را به یاد نیاورده‌ام، چنین شهادتی بر من واجب نیست، چه اسم من در آن سند باشد و یا نباشد. امام^(ع) در پاسخ مرقوم فرمود: شهادت نده. روایت فوق دلالت دارد کتابت اعتباری ندارد و از این رو، امام راوی را از شهادت دادن طبق آن نهی می‌کند.

نقد و بررسی

روایت فوق از نظر سندی ایراد دارد؛ زیرا مضمرة است و روشن نیست که مروی عنه چه کسی است؛ از این رو، نمی‌توان به آن اعتماد کرد. از نظر دلالتی نیز احتمال قوی می‌رود که احتمال جعل و تزویر موجب شده که امام راوی را از شهادت دادن طبق آن نهی کند و شاهد بر این امر، روایت عمر بن اذینه است که امام در فرض ایمن بودن از تزویر، راوی را امر به شهادت می‌کند. در نتیجه این روایت به صورت مطلق دلالت بر نفی اعتبار سند ندارد.

روایت دوم: معتبره سکونی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَشْهَدُ بِشَهَادَةٍ لَا تَذْكُرُهَا، فَإِنَّهُ مِنْ شَاءِ كَتَبَ كِتَابًا، وَ نَقَشَ خَاتَمًا؛» پیامبر اکرم^(ص) فرمود: به شهادتی که آن را به خاطر نمی‌آوری گواهی نده؛ زیرا هر کس بخواید سند می‌نویسد و نقش مهری می‌زند. از روایت فوق استفاده می‌شود کتابت و مهر اعتبار ندارد و نمی‌توان طبق آن گواهی داد.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱۴، ص ۵۷۱.

نقد و بررسی

این روایت نیز مثل روایت پیشین، شهادت طبق کتابت را به خاطر احتمال جعل و تزویر نفی می‌کند؛ زیرا می‌گوید ممکن است هر شخصی نوشته‌ای را بنویسد و آن را مهر نماید، در نتیجه به طور مطلق دلالت بر عدم اعتبار کتابت و سند ندارد؛ از این رو، از روایت فوق نمی‌توان بی‌اعتباری اسناد در زمان کنونی را نتیجه گرفت.

روایت سوم: معتبره طلحه و سکونی

عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ كَانَ لَا يُجِيزُ كِتَابَ قَاضٍ إِلَى قَاضٍ فِي حَدٍّ وَلَا غَيْرِهِ حَتَّىٰ وَلَيْتَ بَنُو أُمِّيَّةَ فَأَجَازُوا بِالْبَيِّنَاتِ؛^۱ امام صادق (ع) از پدرش امام باقر (ع) نقل می‌کند که: امام علی (ع) نامه قاضی را به قاضی دیگر، چه در حد و چه در غیر حد، نمی‌پذیرفت، تا این که بنی امیه زمام امور را به دست گرفتند و نامه قاضی را با قاضی دیگر همراه با گواهان اجازه دادند.

طبق روایت فوق، هر گونه کتابت قاضی به قاضی دیگر اعتباری ندارد، چه مفاد آن ثبوت حکم در نزد قاضی باشد و چه مفاد آن شهادت باشد و چه مفاد آن حکم بر امری باشد، همه فروض را روایت شامل می‌شود و در همه موارد اعتبار ندارد. اگر نوشته قاضی به قاضی دیگر اعتباری نداشته باشد، به دلالت التزامی ثابت می‌شود که سایر نوشته‌ها نیز در مقام قضاوت ارزش قضایی ندارد.

تأسیس ۱۳۹۴

نقد و بررسی

این روایت از دو جهت قابل بررسی است: سندی و دلالی.

الف) بررسی سندی

محقق حلی و شهید ثانی این روایت را از نظر سندی ضعیف شمرده‌اند؛ زیرا طلحه بتری زیدی و سکونی عامی است؛^۲ ولی این اشکال بر مبنای کسانی که عدالت را در راوی شرط

۱. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۳۰۰.

۲. جعفر بن حسن محقق حلی، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، ص ۸۸؛ شهید ثانی، زین الدین، مسالک الافهام الی تفتیح شرائع الاسلام، ج ۱۴، ص ۱۳.

می‌دانند، وارد است؛ اما مبنای صحیح آن است که عدالت در راوی شرط نیست، وثاقت کفایت می‌کند، راویان این روایت ثقه‌اند؛ زیرا سکونی به روایت شیخ طوسی جز کسانی است که فقهای امامی در عمل به روایات او اتفاق نظر دارند و طلحه نیز مروی عنه صفوان بن یحیی است. افزون بر آن که طبق بیان علامه حلی در مختلف، مشهور فقهای امامیه به این روایت عمل کرده‌اند.^۱

ب) از نظر دلالی

در مورد مدلول روایت سه احتمال وجود دارد:

الف) انشای حکم با نوشتار صحیح نیست؛ اگر این معنا مقصود روایت باشد، طبق نظر فقهای شیعی صحیح است؛ زیرا از نظر مشهور فقها، انشا در صورت امکان باید با لفظ باشد و کتابت کفایت نمی‌کند؛ ولی این معنا از سیاق روایت بعید است؛ چرا که سخن از نامه قاضی به قاضی دیگر است، ربطی به انشای حکم با کتابت ندارد.

ب) اخبار از ثبوت حکم با کتابت صحیح نیست؛ یعنی اگر قاضی به قاضی دیگر بنویسد که حکم فلان موضوع نزد من ثابت شده، قاضی دیگر نمی‌تواند بر اساس اخبار او حکم نماید؛ بلکه موضوع برای هر قاضی ثابت گردد تا بتواند اقدام به صدور حکم نماید. قرائن خارجی این احتمال را تأیید نمی‌کند؛ زیرا با توجه به مورد ابتلابودن داوری میان مردم برای همگان روشن بود که اگر قاضی نزد قاضی دیگر برود، سخن او در حد شهادت اعتبار دارد و بیش از آن اعتباری ندارد، اولویت اقتضا می‌نماید که نامه او هم بیش از آن اعتباری نداشته باشد؛ از این رو، جا برای طرح این مطلب نبود که بگوید نباید به نامه قاضی عمل شود. افزون بر آن که اگر مقام داوری باشد، علی القاعده قاضی گواه در نزد قاضی دیگر یا حضور می‌یابد، یا اگر موضوع نزد او مطرح شود، طبق علم خود عمل می‌کند.

ج) اخبار از صدور حکم با کتابت پذیرفته نیست؛ یعنی قاضی برای قاضی دیگر بنویسد که فلان قضیه نزد من داوری شد و من در مورد آن حکم نمودم، روایت می‌خواهد بگوید

۱. حسن بن یوسف بن مطهر حلی، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۸، ص ۴۴۶.

که چنین نوشتاری نیز اعتبار ندارد. با توجه به ضعف احتمالات اول، تنها احتمال باقی مانده در مورد روایت همین احتمال است؛ ولی در این فرض نمی‌توان به مضمون این روایت عمل کرد؛ چرا که اگر بنا شود نوشته حاوی احکام صادره از سوی مقام قضایی اعتبار نداشته باشد، لازم می‌آید احکام قضایی صادره بعد از مرگ قضات هیچ‌گونه اعتباری نداشته باشند؛ زیرا فرض آن است که قاضی صادرکننده رأی، دیگر حکم ندارد و نوشته او هم اعتباری ندارد و چنین چیزی قطعاً باطل است و نیز لازم می‌آید مرافعات و نزاع به صورت مستمر در موضوع واحد جریان داشته باشد، قطعاً چنین چیزی با اهداف قضاوت سازگار نیست. از این جا ما علی‌رغم اعتبار روایت از نظر سند، قصور آن را از لحاظ دلالت کشف می‌کنیم و به این نتیجه می‌رسیم که به هر صورت نمی‌توان به روایت مذکور عمل کرد.

ممکن است گفته شود با توجه به قرائن حالیه، روایت ناظر به فرضی است که احتمال جعل و تزویر در کتابت باشد؛ از این رو، امام علی (ع) احکام قضایی را با نوشتار قابل اثبات ندانسته است؛ ولی این احتمال از سیاق روایت بعید است؛ چرا که ظاهر روایت این‌گونه می‌رساند که امام علی (ع) حتی احکام قضایی را با گواه ثابت نمی‌دانست؛ اما بنی امیه اثبات احکام قضایی را با نوشتار به ضمیمه بینه پذیرفتند؛ از این رو، مقصود این روایت برای ما معلوم نیست و نمی‌توانیم طبق آن عمل بنماییم.

اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

مبحث چهارم: تعارض سند با دیگر ادله اثبات دعوا

منظور از تعارض آن است که تضاد بین دو دلیل به گونه‌ای باشد که با یکدیگر قابل جمع نباشند؛ مانند این که دو شاهد شهادت دهند که حق معینی متعلق به زید است و دو شاهد دیگر شهادت دهند که همان حق متعلق به عمرو است. بر این اساس، تعارض میان دو دلیل در صورتی محقق می‌شود که اولاً حداقل دو دلیل وجود داشته باشد؛ ثانیاً میان مدلول آن‌ها ناسازگاری وجود داشته باشد؛ به گونه‌ای که قابل جمع نباشند؛ سوم این که هر دو معتبر باشند و الا تعارض و تضاد میان آن دو تحقق پیدا نمی‌کند.

در مبحث پیشین دو دیدگاه در مورد اعتبار سند مطرح شد: (۱) سند بسان ادله دیگر اعتبار

دارد، چه موجب علم شود و یا نشود؛ ۲) سند فی حد نفسه اعتبار ندارد؛ مگر این که موجب علم قاضی شود.

اگر قایل شدیم که سند فی حد نفسه اعتباری ندارد، نوبت به بحث از تعارض سند با ادله دیگر نمی‌رسد. بحث از تعارض و تقدیم دلیلی بر دلیل دیگر در جایی معنا دارد که هر دو دلیل دارای اعتبار باشند، در فرض عدم اعتبار یکی از دو دلیل، تعارض میان دلیل معتبر و نامعتبر مفهومی ندارد. البته اگر سند موجب علم قاضی شود و در برابر آن دلیل مخالف وجود داشته باشد، در این صورت، باید نظام ترتیب ادله اثبات دعوا و فرض تعارض علم قاضی با سایر ادله به طور مستقل مورد بحث قرار بگیرد، به طور اجمال علم قاضی بر هر دلیل دیگری مقدم است. این فرض مورد بحث در این گفتار نیست.

اگر قایل شدیم سند بسان سایر ادله اثبات دعوا معتبر است، در این صورت این پرسش مطرح می‌شود در فرض تعارض میان سند و سایر ادله اثبات دعوا کدام یک مقدم می‌گردد؟ برای پاسخ به این پرسش باید ادله اعتبار سند را مورد بررسی قرار داد که آیا سند را در عرض سایر ادله قرار می‌دهد و یا مقدم بر سایر ادله و یا مؤخر از آنها. ادله‌ای که برای اثبات اعتبار سند مورد استناد قرار گرفته، بر دو دسته‌اند: برخی از ادله تنها اصل اعتبار آن را اثبات می‌کنند، بدون آن که موقعیت آن را در کنار دیگر دلایل اثبات دعوا مشخص نمایند. برای مثال: قرآن و روایات چنین‌اند؛ اما برخی دیگر از ادله ناظر به جایگاه سند (در مقایسه با دیگر دلایل اثبات دعوا) نیز می‌باشند، در این خصوص می‌تواند به دلیل بینة کتبی و سیره عقلا اشاره نمود. طبق دلیل بینة بودن سند، بینة از دیدگاه شریعت اسلام منحصر به شهادت دو مرد عادل نمی‌باشد؛ بلکه هر گونه دلیل معتبر عقلایی را شامل می‌شود که از جمله آنها اسناد رسمی یا معتبر است. از نظر سیره عقلا نیز سند در صورت احراز اعتبار در عرض سایر ادله اعتبار دارد؛ بلکه کاشفیت آن از ادله دیگر بیش تر است. به منظور تعیین دقیق جایگاه سند در هنگام تعارض، لازم است با توجه به ادله اعتبار سند، فرض تعارض سند با هر یک از اقرار، بینة، قسم و امارات را مورد بررسی قرار دهیم.

۱- تعارض سند و اقرار

اقرار عبارت است از اخبار به حقی برای غیر بر ضرر خود؛ اگر مفاد اقرار شخص با سند تعارض نماید- مثلاً سند بر مالکیت شخص دلالت دارد؛ ولی شخص اقرار به عدم مالکیت خود نسبت به آن مال نماید- در این فرض کدام مقدم می‌شود؟

در این فرض می‌توان گفت سند گاهی مشتمل بر اقرار شخص است، مثل اسناد ناظر به اعمال حقوقی و گاهی مشتمل بر اقرار شخص نیست، مثل اسناد ناظر به وقایع حقوقی. اگر سند مشتمل بر اقرار شخص باشد، در این فرض از قبیل تعارض دو اقرار است و اصولاً در این مورد هر کدام از دو اقرار به نفع شخص باشد، اعتبار ندارد و اقرار دیگر که مفاد آن علیه شخص است، مقدم می‌گردد. اگر فرض شود که هر دو اقرار مفاد آن علیه شخص است، در این فرض از قبیل تعارض اقرار با اقرار دیگر است و هیچ‌کدام بر دیگری مقدم نمی‌گردد؛ بلکه در اثر تعارض هر دو ساقط می‌شود.

اگر سند مشتمل بر اقرار شخص نباشد، در این فرض باید آن را از قبیل تعارض بینه و اقرار دانست؛ چرا که دلیل، اعتبار سند را هم‌ردیف بینه حجت قرار می‌دهد و حکم این مورد را باید در تعارض بینه و اقرار جست‌وجو کرد.

بنیاد اندیشه

در تعارض بینه و اقرار اختلاف است و به‌طور کلی سه نظریه وجود دارد: برخی از فقها قائل به تقدم اقرار بر بینه‌اند. شیخ طوسی، علامه حلی، محقق قمی و محقق آشتیانی را می‌توان از این دسته شمرد. شیخ طوسی می‌گوید: اقرار اقوی از بینه است.^۱ میرزای قمی تصریح می‌کند که اقرار بر بینه مقدم است.^۲

در برابر، جمعی از فقها؛ مانند آیت‌الله خوئی، بجنوردی و سید سعید حکیم، قائل به تقدم

۱. محمد بن الحسن طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۸، ص ۱۱۴؛ حسن بن یوسف بن مطهر حلی، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۸، ص ۴۱۶.

۲. میرزا ابوالقاسم قمی، جامع الشتات فی اجوبه السؤالات، ج ۴، ص ۳۱۸؛ محمدحسن آشتیانی، کتاب القضاء (ط- الحدیثه)، ج ۱، ص ۳۰۵.

بینه بر اقرارند.^۱ دسته سوم قائل به مساوات بینه و اقرار شده‌اند.^۲

هیچ‌کدام از طرفداران نظریات سه‌گانه برای اثبات دیدگاه خود به آیه و روایت استناد نکرده‌اند. این مطلب کاشف از آن است که دلیل نقلی روشنی برای این مسأله وجود ندارد و الا گفت‌وگوی فقها به آن دلیل و بحث در مورد چگونگی دلالت آن کشیده می‌شد. علاوه بر این، بعضی از فقهای معاصر تصریح کرده‌اند که حکم شرع به تقدیم اقرار بر بینه از باب امضای بنای عقلاست، چه این‌که در نزد عقلا اقرار قوی‌تر از بینه بوده و بیش از بینه کاشف از واقع می‌باشد.^۳

بنابراین، به منظور ترجیح یکی از این نظریات سه‌گانه، باید در مورد وجود یا عدم بنای عقلا در خصوص تعارض بینه با اقرار و مفاد آن بحث کرد. از آن‌جا که روش‌های عقلایی مبتنی بر تعبد نیست؛ بلکه بر پایه تحلیل‌های عقلایی استوار می‌باشد، لازم است که با توجه به نکته و تحلیل عقلایی مأخوذ در اقرار و بینه آن دو را با یکدیگر مقایسه نمود تا معلوم شود که مقتضای تحلیل مزبور، تقدم کدام‌یک بر دیگری است.

یکی از نویسندگان در تقدیم اقرار بر بینه این‌گونه تحلیل نموده است:

با مقایسه دقیق اقرار و بینه از دیدگاه عقلا ملاحظه می‌شود که دو نکته موجب امتیاز و ترجیح اقرار بر بینه می‌باشد، اولاً احتمال اشتباه در گواهان در خصوص تشخیص موضوع گواهی وجود دارد؛ در حالی که چنین احتمالی در مورد مقرر وجود ندارد و یا حداقل بسیار نادر است؛ چرا که او در مورد سخن یا عمل خود اقرار می‌کند؛ در حالی که شهود در مورد سخن یا عمل شخص دیگر گواهی می‌دهند؛ ثانیاً احتمال این‌که شهود با وجود داشتن عدالت، بر خلاف واقع شهادت دهند، بیش از احتمال اقرار مقرر بر خلاف واقع است؛ چرا که مقرر با اقرارش به ضرر خود اعتراف می‌کند؛ در حالی که در شهادت چنین نیست. بلی احتمال دارد که در ورای این ضرر، نفع بزرگ‌تری نهفته باشد؛ ولی این احتمال از نظر عقلا

۱. سید ابوالقاسم خوبی، مستند العروه الوثقی، کتاب الخمس، ص ۹۲؛ سید محمدسعید حکیم، المحکم فی اصول الفقه، ج ۵، ص ۳۷۴؛ میرزا حسن بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۳، ص ۳۸.

۲. محمد بن حسن فاضل هندی، کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۳۷.

۳. میرزا حسن بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۳، ص ۳۸؛ ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ج ۲، ص ۷۴.

در نوع موارد، احتمال ضعیفی می‌باشد که در هر حال آن را از احتمال دروغ‌گفتن شهود ضعیف‌تر می‌دانند؛ بدین ترتیب، به این نتیجه می‌رسیم که در صورت تعارض اقرار با بینه به معنای شهادت دو نفر عادل از دیدگاه عقلا اقرار مقدم می‌شود و از آن‌جا که در این خصوص، شارع اسلام تأسیس خاصی ندارد و با این بنای عقلایی (به تعبیر دقیق‌تر ارتکاز عقلایی) که در مرئی و منظر وی بوده و به هر حال از آن اطلاع داشته، مخالفتی نکرده است، پس معلوم می‌شود که این روش عقلایی را مورد امضا و تأیید خود قرار داده است.^۱

آیا از حکم تعارض بینه و اقرار حکم تعارض سند و اقرار نیز روشن می‌شود یا خیر؟ برخی از نویسندگان بر این عقیده‌اند که از حکم تعارض بینه و اقرار حکم تعارض سند و اقرار نیز روشن می‌شود، سند در حکم بینه است و اقرار شخص بر آن مقدم می‌گردد.^۲

سخن فوق را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا تحلیل فوق در مورد تعارض سند و اقرار صدق نمی‌کند؛ زیرا وجوهی که موجب تقدم اقرار بر بینه می‌گردید، بر تعارض سند و اقرار منطبق نمی‌گردد؛ چرا که به طور معمول نه در سند احتمال اشتباه وجود دارد و نه احتمال خلاف واقع؛ از این رو، وجهی برای تقدیم سند بر اقرار و یا بر عکس وجود ندارد؛ بنابراین، نظر عقلایی ایجاب می‌کند که قائل به تعارض سند و اقرار شویم.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۲- تعارض سند و شهادت

در فرض تعارض دو بینه فقها بر اساس روایات موجود، ابتدا سراغ اعمال مرجحاتی؛ نظیر بیش‌تر بودن تعداد شهود یکی از طرفین و یا عدل بودن آن‌ها رفته‌اند؛ سپس در صورت فقدان مرجحات و تساوی دو بینه از تمام جهات، مقتضای قاعده اولیه تساقط هر دو بینه را دانسته‌اند.^۳

اما آیا قواعد تعارض بینات در فرض تعارض سند و شهادت نیز جاری می‌شود یا خیر؟

۱. محمدجواد ارسطو، پیشین، صص ۲۱۲-۲۱۳.

۲. محمدجواد ارسطو، پیشین، صص ۲۱۴-۲۱۵.

۳. ر. ک: محمد بن الحسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، صص ۲۴۹-۲۵۷.

برخی از نویسندگان بر این عقیده‌اند قواعد تعارض بینات شامل تعارض سند با بینه نمی‌شود؛ زیرا مقصود از بینه در روایات، بینه به معنای اخص می‌باشد که عبارت است از شهادت دو مرد عادل یا شهادت یک مرد و دو زن. بینه در روایات انصراف به معنای اخص دارد و شامل بینه به معنای هرگونه دلیل عقلایی مورد امضای شرع نمی‌گردد؛ بدین ترتیب، قواعد تعارض بینات در این مورد جاری نمی‌گردد؛ از این رو، برای حل تعارض باید سراغ سیره عقلا رفت. در تعارض دو دلیل که هر دو ارزش طریقی دارند، سیره و ارتکاز عقلا بر این استقرار یافته است که دلیل قوی‌تر را مقدم می‌دانند و برای تشخیص دلیل قوی‌تر به دنبال مرجحاتی می‌گردند که اطمینان یا ظن ناشی از یکی از دو دلیل را نسبت به دیگری تقویت نمایند. به نظر می‌رسد در تعارض بین سند معتبر و شهادت، اطمینان نوعی عقلایی حاصل از سند معتبر قوی‌تر از اطمینان حاصل از شهادت می‌باشد؛ زیرا- همان‌طور که پیش‌تر گفته شد- در سند معتبر احتمال سهو و نسیان وجود ندارد؛ در حالی که در مورد شاهدان این دو احتمال وجود دارد.^۱

به نظر می‌رسد در این فرض نیز- مثل فرض پیشین- باید میان دو نوع سند تفصیل داد، سندهای مشتمل بر اقرار (سند ناظر به اعمال حقوقی) و سندهای غیر مشتمل بر اقرار (سند ناظر به وقایع حقوقی). در فرض اول تعارض سند و بینه از قبیل تعارض اقرار و بینه است، همان‌گونه که گذشت بر اساس سیره عقلا، اقرار بر سایر ادله اثبات مقدم می‌گردد؛ اما در فرض دوم می‌توان گفت باید سراغ مرجحات عقلایی رفت و در فرض تساوی دو دلیل، هر دو تساقط می‌کنند.

در قانون ایران و افغانستان سند بر شهادت مقدم است. در ماده ۳۲۱ قانون اصول محاکمات مدنی افغانستان آمده است: شهادت از نظر قوت اثباتیه بعد از سند به درجه دوم قرار می‌گیرد. در ماده ۱۳۰۹ ق. م ایران: در مقابل سند رسمی یا سندی که اعتبار آن در محکمه محرز شده، دعوایی که مخالف با مفاد یا مندرجات آن باشد، به شهادت اثبات نمی‌گردد.

۱. محمدجواد ارسطا، پیشین، صص ۲۳۵-۲۳۷.

دلیل بر امری شناخته می‌شود؛ مانند اماره ید و فراش. اماره قضایی در نظر قاضی دلیل بر امری می‌باشد.

اماره قانونی و قضایی تعبیری است که در اصطلاح حقوقی به کار می‌رود و در لسان فقها این تعبیر به کار نرفته است؛ اما معادل آن را می‌توان در فقه یافت؛ اصول و قواعد مربوط به ابواب خاص معادل با اماره قانونی است. قرائن و شواهد عقلایی که موجب علم قاضی گردد، اماره قضایی است. به هر روی، با توجه به معادلیابی در این بحث از اصطلاح حقوقی استفاده می‌کنیم.

الف) تعارض سند و امارات قانونی

در فرض تعارض سند با امارات قانونی شاید بتوان گفت تقدم با سند است؛ زیرا امارات قانونی معمولاً در جایی اعتبار دارد که بینه بر خلاف آن نباشد و با وجود بینه به معنای عام بر خلاف اماره اعتبار ندارد؛ مثلاً در فرض تعارض شهادت با اماره ید، شهادت مقدم می‌گردد و سند به لحاظ اعتبار هم‌پایه شهادت است و در فرض تعارض سند مقدم می‌گردد. افزون بر آن که اگر بینه بر امارات مقدم نشود، لازم می‌آید در غالب موارد دعاوی بینه با امارات تعارض کند و تساقط کند و راه دیگری برای اثبات باقی نماند؛ زیرا در اکثر مواردی که بینه اقامه می‌شود، اماره قانونی وجود دارد.

ب) تعارض سند با امارات قضایی

فرض تعارض سند با امارات قضایی در جایی قابل تصویر است که شواهد و قرائن عقلایی منجر به علم قاضی گردد و سند بر خلاف آن باشد، بنا بر نظریه اعتبار علم قاضی، امارات مقدم می‌گردد؛ زیرا علم بر بینه و سند مقدم است؛ اما در جایی که امارات موجب علم نگردد، امارات اعتباری ندارند و بحث از تعارض سند با امارات متصور نیست.

یکی از فقهای معاصر می‌گوید: اگر برای قاضی علم شخصی به دست آمد، حجیت بینه و سوگند ساقط می‌شود؛ زیرا در این صورت بینه و سوگند در نظر قاضی دروغ تلقی می‌شوند

و نمی‌توانند حجت باشند؛ چون طریقت بینه و سوگند فی الجمله در حجیت قضایی آن‌ها مورد ملاحظه قرار گرفته است.^۱

۵- تعارض سند با سند

در فرض تعارض سند با سند دیگر، چنانچه اعتبار هر دو ثابت گردد، علی القاعده باید میان سند مشتمل بر اقرار و سند غیر مشتمل بر اقرار تفصیل داد. اگر یکی از سندها مشتمل بر اقرار و دیگری مشتمل بر اقرار نباشد، سند مشتمل بر اقرار مقدم می‌گردد. اگر هیچ‌کدام مشتمل بر اقرار نباشد، در این فرض هر دو در اثر تعارض ساقط می‌شود و باید سراغ ادله دیگر رفت.

نتیجه‌گیری

از مباحث پیشین روشن گردید در مورد اعتبار سند دو نظریه عمده وجود دارد:

(۱) سند در عرض بینه و اقرار به عنوان دلیل مستقل شمرده می‌شود؛ (۲) سند فی حد نفسه اعتباری ندارد؛ بلکه به عنوان اماره قضایی است که چه بسا موجب علم قاضی می‌شود. مشهور فقهای شیعه قائل به این نظریه‌اند.

بر این اساس، هرگاه در نزد قاضی سند به عنوان دلیل ادعا و یا دفاع قرار بگیرد، لازم است صحت و سقم آن را بررسی کند، در فرض حصول علم عقلایی می‌تواند طبق آن حکم صادر نماید، اگر چنین علمی حاصل نشود، قاضی نمی‌تواند طبق آن انشای رأی کند. البته در کشوری که دارای نظام اسناد رسمی سازمان‌یافته و مستحکم است، اسناد رسمی آن به طور غالب برای قاضی موجب علم می‌شود؛ اما در سرزمینی که دارای نظام اسناد رسمی سازمان‌یافته نیست و جعل و تزویر به آسودگی امکان‌پذیر است، نمی‌توان اسناد رسمی آن را معتبر شناخت و به طور غالب برای قاضی موجب علم نمی‌شود.

در مقام تعارض سند با دیگر ادله اثبات دعوا، اگر قائل به اعتبار سند به عنوان دلیل قضایی

۱. سید محمود هاشمی شاهرودی، بایسته‌های فقه جزا، ص ۵۵.

منابع

شدیم، به طور اجمال اسناد ناظر به اعمال حقوقی هم‌پایه اقرار است و اسناد ناظر به وقایع حقوقی هم‌پایه بینه و شهادت و احکام تعارض را با توجه به موارد باید روشن ساخت. اگر قائل به اعتبار سند به عنوان دلیل قضایی نشدیم، در این فرض چنانچه موجب علم قاضی نگردد، اعتباری ندارد و نوبت به تعارض نمی‌رسد، در فرض حصول علم، بر سایر ادله مقدم می‌گردد؛ زیرا علم بر هر دلیل دیگری مقدم است. البته این اجمال سخن است و الا اعتبار علم قاضی و نیز نظام ترتیب ادله اثبات قضایی خود جای بحث و سخن دارد.

۱. قرآن کریم.

۲. آشتیانی، محمدحسن، کتاب القضاء، قم، دار الهجره، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.

۳. ابن بابویه، علی بن بابویه، فقه الرضا، یک جلد، مؤسسه آل البيت^(ع)، مشهد- ایران، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق.

۴. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ. ق.

۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵ جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، دار صادر، بیروت، لبنان، چاپ سوم، ۱۴۱۴ هـ. ق.

۶. اردبیلی، احمد بن محمد، زیله البیان فی احکام القرآن، تهران، المکتبه المرتضویه، چاپ اول، بی تا.

۷. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع المفائده و البرهان، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ. ق.

۸. ارسطو، محمدجواد، اعتبار سند و تعارض آن با ادله دیگر در حقوق ایران و فقه امامیه، قم، نشر قضا، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.

۹. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ۶ جلد، انتشارات اسلامی، تهران، ایران، بی تا.

۱۰. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقیه، قم، نشر الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق.

۱۱. بهجت، محمدتقی، استفتائات (بهجت)، ۴ جلد، دفتر آیه الله بهجت، قم، ایران، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ. ق.

۱۲. جزری، ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ۵ جلد، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ایران، اول، هـ. ق.

۱۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح- تاج اللغة و صحاح العربیه، ۶ جلد، دار العلم للملایین، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.

۱۴. جیلانی قمی، میرزا ابوالقاسم، جامع الشتات فی اجوبه السؤالات، تحقیق مرتضی رضوی، تهران، مؤسسه کیهان، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ. ق.

۱۵. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البیت^(ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ. ق.
۱۶. حکیم، سید محمدسعید، المحکم فی اصول الفقه، قم، مؤسسه المنار، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ. ق.
۱۷. حکیم، سید محمدسعید، مسائل معاصره فی فقه القضاء، قم، مکتب آیت الله حکیم، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ. ق.
۱۸. حلّی، ابن ادریس، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ۳ جلد، انتشارات اسلامی، قم، ایران، چاپ دوم، ۱۴۱۰هـ. ق.
۱۹. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ. ق.
۲۰. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، مبادئ الوصول الی علم الاصول، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
۲۱. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
۲۲. حلّی، محقق، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ۴ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ایران، چاپ دوم، ۱۴۰۸هـ. ق.
۲۳. خمینی، سید روح الله موسوی، استفتانات، ۳ جلد، انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۲۲هـ. ق.
۲۴. خویی، سید ابوالقاسم، موسوعه الامام الخویی، قم، مؤسسه الامام الخویی، بی تا.
۲۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، دانشگاه تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۲۵ش.
۲۶. رشتی، میرزا حبیب الله، کتاب القضاء، قم، دار القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۰۱هـ. ق.
۲۷. سبحانی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامیه الغراء، قم، مؤسسه الامام الصادق^(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ. ق.
۲۸. سبزواری، سید عبدالاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه المنار، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ. ق.
۲۹. سنهوری، عبدالرزاق، الوسیط فی شرح القانون المدنی العجید، بیروت، منشورات الحلبي، چاپ سوم، ۱۹۹۸م.
۳۰. شاه باغ حائری، سید علی، شرح قانون مدنی، تهران، گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.
۳۱. شهیدی، مهدی، ادله اثبات دعوا و ادله اثبات احکام، مجله کانون وکلاء، شماره ۱۴۶ و ۱۴۷، تهران، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش.
۳۲. شیرازی، سید محمد، الفقه، بیروت، دار العلوم، ۱۱۰ جلد، ۱۴۰۹هـ. ق.
۳۳. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغه، ۱۰ جلد، عالم الكتاب، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ. ق.
۳۴. صدرزاده افشار، سید محسن، ادله اثبات دعوا در حقوق ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، سوم،

۱۳۷۶ش.

۳۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، المقنع، یک جلد، مؤسسه امام هادی^(ع)، قم، ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۳۶. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الهدایه فی الأصول و الفروع، یک جلد، مؤسسه امام هادی^(ع)، قم، ایران، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ. ق.
۳۷. طوسی، ابو جعفر، محمد بن الحسن، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، یک جلد، دار الکتب العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۰ هـ. ق.
۳۸. طوسی، محمد بن الحسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ۴ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ایران، چاپ اول، ۱۳۹۰ هـ. ق.
۳۹. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۴۰. طوسی، ابو جعفر، محمد بن الحسن، الخلاف، ۶ جلد، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ایران، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۴۱. طوسی، محمد بن الحسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، ۸ جلد، المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، تهران، ایران، چاپ سوم، ۱۳۸۷ هـ. ق.
۴۲. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۴۳. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط - القديمه)، ۱۱ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ اول، هـ. ق.
۴۴. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ۱۵ جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم، ایران، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۴۵. فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، قم، انتشارات امیر قلم، بی تا.
۴۶. فاضل هندی، محمد بن الحسن، كشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۴۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۸ جلد، نشر هجرت، قم، ایران، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۴۸. قاسمی، ابراهیم، مقاله اثبات القضاة - کتابه، فقه اهل البيت (عربی)، ش ۱۵، قم، ۱۴۲۰ هـ. ق.
۴۹. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، نشر میزان، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ش.
۵۰. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۴ ش.
۵۱. کاظمی، محمدجواد، مسالک الافهام الى آیات الاحکام، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۶۵ هـ. ش.
۵۲. کاشف الغطاء، محمدحسین، تحرير المجله، ۵ جلد، المکتبه المرتضویه، نجف اشرف، چاپ اول، ۱۳۵۹ هـ. ق.
۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، دار الحديث، چاپ اول، ۱۴۲۹ هـ. ق.
۵۴. گلپایگانی، سید محمدرضا، کتاب القضاء، ۲ جلد، دار القرآن الکریم، قم، ایران، چاپ اول، ۱۴۱۳

هـ. ق.

۵۵. مجلسی، محمدباقر، مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول^(ع)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ. ق.

۵۶. مجلسی، محمدتقی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، چاپ دوم، ۱۴۰۶هـ. ق.

۵۷. مدنی، سید جلال الدین، ادله اثبات دعوا، تهران، انتشارات پایدار، ۱۳۷۷هـ. ش.

۵۸. مصطفوی، سید حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.

۵۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعه، یک جلد، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ. ق.

۶۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ. ق.

۶۱. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب^(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ. ق.

۶۲. منتظری، حسین علی، رساله استفتاءات (منتظری)، ۳ جلد، قم، ایران، چاپ اول، بی تا.

۶۳. هاشمی شاهرودی، سید محمود، بایسته های فقه جزا، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۷۸هـ. ش.

۶۴. قانون مدنی ایران.

۶۵. قانون ثبت ایران.

۶۶. قانون مدنی افغانستان.

۶۷. اصول محاکمات مدنی افغانستان.

۶۸. قانون جزای افغانستان.